



## آیا جنگ میان چین و آمریکا ناگزیر است؟

۱۵۹ | هفته نامه | ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ | سال ششم | ۸ صفحه | ۴۰۰۰ تومان

# اقتصاد

افق اقتصاد بررسی می کند:

## در صنعت خودروسازی واقعا با خودمان چند چندییم؟!



صفحه ۲ را بخوانید



### چرا روابط ایران با روسیه استراتژیک شده است؟

### آیا می توانی جدی بودن دست بیندازی؟!

### چرا گوش دادن به نقطه نظرهای مخالف ارزش دارد؟

### کنترل تورم و رونق تولید بدون متوقف کردن رویه های فاسد و ضد توسعه ای محال است

ستون صفریک

## «تصویر بزرگ» صنعت خودروسازی - بخش نخست

### سیماکوشان

این یک ادعاست. شاید کامل نباشد شاید تا حدی درست باشد: ما، اعم از دستگاه های حکومتی، کارشناسان خارج گود، صاحب نظران و منتقدان و نیز مخاطبان و مردم از سندروم عدم تمرکز در بررسی مسائل رنج می بریم. حجم مسائل و انتظارات زیادند، فشار زندگی و امورات روزمره حکمرانی در کنار کمبودها و ضعفها و سرعت تحولات جهانی انگار امان نمی دهند که ما به شکلی متمرکز به بررسی و جمع بندی از نحوه حل مسائل مان برسیم. در مسیر حل مساله، رسیدن به سوالات درست به منزله پیمودن بخش مهمی از راه است و تعمق در آنها هم کمک شایانی به حل مسائل می کند. قصد داریم در ابتدا به بیانی ساده و قابل فهم سوالاتی بنیادین را مطرح کنیم و رفته رفته به پاسخ ها برسیم تا این گونه به تصویری روشنتر و بزرگتر از صنایع کشور نزدیک شویم. درباره خودروسازی کشور، در کشاکش بحث هایی درباره ای میزان تولید، نحوه قیمت گذاری و فروش خودرو پرداختن به مسائل بنیادی تر مبتلا به این صنعت کشور، معمولا از قلم می افتد. با افتادن در دام چرخه های تکراری مسائل از یاد می روند و این چنین در بر همان پاشنه می چرخد و

خوب که نگاه کنی می بینی از کل نگری غافل شده ایم و عمدتاً نگاه جزیره ای بر فضای تولید و اظهار نظرها درباره ی سیاستها و فرایندها حکمفرماست. این قدمی کوچک است برای رسیدن به تصویر بزرگ و واقع بینانه از جایی که هستیم. ویژگی های خوب صنعت خودروسازی ایران چیست؟ اساساً در صنعت خودروسازی ایران بعد از ۴-۵ دهه چه داریم و چه نداریم؟ آیا واقعا کیفیت خودروهایی تولید شده ی ایران این قدر که می گویند بد است؟! ما در خودروسازی کجای جهان هستیم؟ خودروسازی ایران به لحاظ کیفی و کمی کجای صنعت خودروسازی جهان است؟ کارخانه های خودروسازی ایران چقدر مونتاژ کار یا تولیدکننده اند؟ در بهترین حالت حتی حداکثری خودروسازی ایران چه جایگاهی در جهان می تواند داشته باشد؟ چرا جایی در بازارهای جهانی نداریم؟ مشکل خودروسازی در کجاست؟ دانش و تکنولوژی؟ قطعه ساز؟ منابع انسانی؟ مدیریت؟ بودجه؟ تبلیغات و برندینگ؟ عدم رقابت با خودروهایی خارجی؟ زنجیره تامین؟ سیستم فروش؟ خدمات پس از فروش؟

ریشه ی مشکلات خودروسازی ایران کجاست؟ منظور از انحصار در خودروسازی چیست؟ آیا در خودروسازی فساد سیستماتیک وجود دارد؟ مجراها و حفره های فساد در خودروسازی ایران کجاست؟ در صنعت خودروسازی کشور چه کسی دروغ می گوید؟ دروغ ها کدامند؟! در توصیف یا ترسیم وضعیت خودروسازی کشور چقدر و در چه مواردی اغراق کرده یا امری را مسکوت گذاشته ایم؟ کدام افراد یا نهادهای خاص خارج از صنعت خودروسازی در پایین آوردن ضریب کیفی آن مستقیم یا غیرمستقیم نقش دارند؟ در کمپانی های خودروسازی کشور آیا مدیران بالادستی و میانی متخصص اند یا در منصبی خارج از تخصص شان قرار دارند؟ در صنعت خودروسازی چه کسانی در حال موش دواندن یا پنهان کاری هستند؟! کدام ویژگیهای رفتاری انسانی-سیستمی باعث فساد و کاهش بهره وری در صنعت خودروسازی کشور شده است؟ چه سیاستهایی، چه رویکردها و فرایندهایی و چه اشخاصی اگر نباشند صنعت خودروسازی کشور جهانی شده و شکوفا می گردد؟ فهرست مسائل کلان و مسائل خرد صنعت

خودروسازی کدامند؟ سازندگان قطعات چه نقشی در کیفیت کنونی تولیدات خودروی کشور دارند؟ رویکرد تولیدکنندگان خودرو نسبت به مصرف کنندگان چه تاثیری در شرایط کنونی تولید خودرو در کشور دارد؟ حضور در بازارهای جهانی بدون مشارکت یا همکاری با خودروسازان بزرگ جهان چقدر واقع بینانه است؟ با توجه به وضعیت تحریم ها و پیش از آن، ارتباط خودروسازان با تکنولوژی روز جهان و شرکت های پیشرو در این صنعت چگونه است؟ ترس های ما در اصلاح رویکردها، روندهای جاری در صنعت خودروسازی چیست؟ مشخصاً از چه چیزهایی می ترسیم؟ مثلاً از کم کردن نیروی انسانی غیرمولد و مازاد... و چه راه حلی برای آن داریم؟ کدام مسأله یا مشکل در صنعت خودروسازی کشور هست که لاینحل به نظر می رسد یا فکری کنیم امکان حل شدن آن وجود ندارد؟ حداقل در میان مدت... به فرض تعدیل نیرو در صنایع خودروسازی کشور، چه گزینه ای برای اشتغال این دسته از افراد وجود دارد؟ در صنعت خودروسازی با نیروی مازاد بر سازمان چه می شود/باید کرد؟

## در صنعت خودروسازی واقعا با خودمان چند چندیم؟! بخش صنعت

مدیر عامل سابق ایران خودرو اوایل سال ۹۹ در گفتگو با «تسنیم» با اعلام اینکه اصولاً برای تولید یک تعریف خیلی واضح وجود دارد، گفت: تولید به معنی آن است که شما ۵۱ درصد ارزش افزوده و فناوری‌های کلیدی را در داخل کشور داشته باشید، اگر نداشته باشیم اسمش تولید نیست، سر هم بندی است. منوچهر منطقی با اشاره به اینکه تحریم باعث شده که تولید کاهش پیدا کند اما چرا این اتفاق افتاد، گفت: معمولاً آن کسانی که در سطح سیاست گذاری صنعت خودرو هستند به خودروساز تاکید می‌کنند در روند تولید اگر بخشی از قطعات وارداتی است باید تمرکز در تولید قطعات حساس داشته باشید تا اگر طرف خارجی تمایلی به ارائه قطعات نداشت خودتان توانمندی لازم را در تولید قطعات مورد نیاز در داخل کشور داشته باشید یا اگر خودروساز می‌خواهد خودروی سبی کی‌دی بیاورد اجزای حیاتی آن را باید خودش تولید کند. وی افزود: اجزای حقیقی خودرو چه بخش‌هایی هستند؟ موتور، قوای محرکه، مجموعه بدنه و مجموعه الکترونیکی که اتفاقاً ما زیاد به این اجزا نپرداخته‌ایم، پس اگر می‌خواهیم سیاست گذاری درستی داشته باشیم باید در اجزای حقیقی خودرو به خودکفایی دست پیدا کنیم. اینکه بگوییم لاستیک، دستگیره و صندلی را ساخته‌ایم که مهم نیست اینها ساده هستند و هر زمان می‌توان ساخت و نیازی به واردات ندارند ما باید امروز مسلط به تولید موتور شویم و به مرور خود خودرو را بسازیم. مدیر عامل سابق ایران خودرو گفت: پس اگر ما در شرایط تحریم دچار مشکل شده‌ایم ابراد از سوی سیاست گذاری است که اجباری در سرمایه‌گذاری در تولید قطعات حساس نداشته است. اصولاً برای تولید یک تعریف خیلی واضح وجود دارد. تولید به معنی آن است که شما ۵۱ درصد ارزش افزوده و فناوری‌های کلیدی را در داخل کشور داشته باشید اگر نداشته باشیم اسمش تولید نیست، سر هم بندی است. ما وقتی سیاست گذاری درستی نداشته باشیم به جای تولید سر هم بندی می‌کنیم که بسیار آسیب‌پذیر است. وی تصریح کرد: آیا در شرایط تحریم می‌توان با تکیه بر قطعه‌سازان داخلی افزایش تولید را در صنعت خودرو رقم زد یا خیر؟ باید بگوییم بله. چون توانمندی قطعه‌سازان کشور بالاست. البته دو سه نکته کلیدی وجود دارد که باید برای بهتر عمل کردن آنها را اجرائی کرد. منطقی با اعلام اینکه ما به این دلیل افت تولید داشتیم که در زمینه قطعات حساس وابستگی به واردات داشتیم و آنها در شرایط تحریم حاضر به فروش

قطعات به ما نشدند، افزود: در نهایت ما قطعات دست دوم را از مسیرهای دیگری تامین کردیم و به خط تولید رساندیم، مسلم است که کیفیت خودروها کاهش پیدا می‌کند. به گفته وی زمانی که قطعه‌سازان داخلی با مجموعه شرکت‌های دانش بنیان و فناوری‌های جدید همکاری نکنند نمی‌توان به حل مشکلات امید داشت و هر زمان که این سه بخش همراه هم بودند ما به نتایج مناسبی دست پیدا کرده‌ایم. امروز که تیراژ تولید افزایش پیدا کرده عامل آن تسلط خودروساز در تولید قطعات با فناوری حساس است. وی در ادامه افزود: دو نوع روش قیمت گذاری است نخست قیمتی که خودروساز با محاسبه هزینه تمام شده به همراه سود تعیین و محصولات را مطابق با آن به مشتریان می‌فروشد. این روش قیمت گذاری در دنیا دیگر حاکم نیست. امروز می‌گویند ببینید مشتری چه محصولی می‌خواهد و چقدر توان مالی دارد تا خودرو را متناسب با نیاز آنها تولید کنیم. بر همین اساس بر مبنای مشتری تولید و قیمت‌ها را تعیین می‌کنند. ما باید در عملکردهایمان یک تجدیدنظر انجام دهیم منتها در شرایط بحرانی نمی‌توانیم این کار را بکنیم. منطقی تصریح کرد: باید طیف سنجی شود که کل مشتری‌های خودروساز چقدر هستند و متناسب با این طیف سنجی خودروها عرضه شود. به عنوان مثال در سال ۹۸، ۴۸ درصد مشتریان پولشان به خودروی پراید می‌رسید اما پراید را سال ۹۹ حذف کردیم و هیچ چیزی را هم جایگزین آن نگذاشتیم، این یعنی که ما ۴۸ درصد از مشتری‌هایمان را از بازار محصول نو از بین برده و آنها را راهی خرید محصولات دست دوم کردیم.

۲ به گزارش مهر، مرور آمارهای تولید خودرو در دهه ۹۰ حکایت از آن دارد که بیشترین تولید به دلیل نبود تحریم، حضور شرکای خارجی و باز بودن مسیرهای نقل و انتقال پول و تأمین قطعات در سال ۹۰ رقم خورده است؛ در این سال بالغ بر یک میلیون و ۶۵۰ هزار دستگاه خودرو تولید شد که ۱۰۴ میلیون فقط مربوط به بخش سواری می‌شد. بنابراین با توجه به اینکه تیراژ بازار کشور به صورت کلی یک میلیون و ۵۰۰ هزار دستگاه در سال تخمین زده می‌شود، از نظر بار تقاضا در آن سال مشکل خاصی وجود نداشت و خودرو با قیمت نسبتاً مناسبی به دست مصرف کننده می‌رسید. کارشناسان معتقد بودند که عملکرد نامناسب نهاد تنظیم گر خاصه وزارت صنعت، معدن و تجارت، انتخاب تیم مدیریتی ضعیف در شرکت‌های

خودروسازی، عدم سرمایه گذاری مناسب در بخش تحقیق و توسعه، قیمت گذاری دستوری و فشار تحریم از جمله مهم‌ترین دلایل افول صنعت خودرو بود. افت قابل توجه تولید، جدایی خودروسازان خارجی از شرکت‌های ایرانی، گران شدن مواد اولیه، دسترسی سخت به قطعات، انباشته شدن خودروهای ناقص کف پارکینگ خودروسازان، بدهی روزافزون خودروسازان به بخش بانکی و قطعه سازان، زبان انباشته، عدم پاسخ دهی به نیاز بازار، ممنوعیت واردات، رکورد شکنی قیمت‌ها، تغییرات مدیریتی زیاد و غیراصولی، بی توجهی نهاد تنظیم گر به صنعت خودروسازی و... از جمله مواردی بود که طی دهه ۹۰ در حوزه خودروسازی کشور رخ داد.

۳ در سال ۹۱ و با فروش بخشی از سهام شرکت پژو فرانسه به جنرال موتورز آمریکا و قطع همکاری با شرکت ایران خودرو، ناگهان تولید خودرو در ایران افت شدیدی کرد؛ در این سال تولید خودرو به ۹۲۲ هزار دستگاه رسید که از این میزان سهم سواری‌ها ۷۸۸ هزار دستگاه بود.

این وضعیت در سال ۹۲ نیز تکرار شد و تولید باز هم افت کرد؛ در این سال تیراژ کل تولید به ۷۳۷ هزار دستگاه رسید که سهم سواری‌ها ۶۲۵ هزار دستگاه بود. با توجه به حجم تقاضا، با یک حساب سرانگشتی می‌توان حجم تقاضای انباشته شده که حالا با افزایش قیمت هم مواجه شده بود را به دست آورد.

در سال ۹۳ بالغ بر یک میلیون و ۱۰۰ هزار دستگاه خودرو تولید شد که سهم خودروهای سواری ۹۵۸ هزار دستگاه بود که یک رشد محسوسی را نسبت به دو سال قبل خود نشان می‌دهد. این روند در سال ۹۴ به دلیل بالا بودن عدد پایه تولید در سال ۹۳ افت کمی کرد و به ۹۷۹ هزار دستگاه (سهم سواری‌ها در این سال ۸۹۳ هزار دستگاه بود) رسید.

در ادامه نیز طی دو سال ۹۵ و ۹۶ صنعت خودروسازی توانست رکوردهای خوبی از خود به جای بگذارد؛ در سال ۹۵ بالغ بر یک میلیون و ۳۵۰ هزار دستگاه (سهم خودروی سواری یک میلیون و ۲۵۵ هزار دستگاه) و در سال ۹۶ بالغ بر یک میلیون و ۵۰۰ هزار دستگاه (سهم خودروی سواری یک میلیون و ۴۴۰ هزار دستگاه) خودرو تولید شد.

۴ متأسفانه روزهای خوش صنعت خودروسازی کشور به همین جا ختم شد و

با فشار تحریم‌ها و البته تحریم مستقیم خودروسازی کشور به یکباره روند تولید خودرو از سال ۹۷ به سمت سراسیمگی سقوط حرکت کرد.

با ورود به سال ۱۴۰۱ و اولتیماتوم‌های بسیار نهاد‌های نظارتی به عدم تولید خودروی ناقص و تکمیل و فروش این خودروها و البته برنامه دولت برای جهش تولید خودرو، شاهد بودیم که تولید خودرو در این سال رشد نسبتاً خوبی را ثبت کرد. طبق آمار وزارت صمت در سال ۱۴۰۱ خودروی ناقصی تولید نشد و خودروهای ناقص مانده در پارکینگ‌ها نیز تکمیل شد؛ بر همین اساس هم در این سال یک میلیون و ۳۴۸ هزار دستگاه تولید شد که سهم سواری‌ها حدود یک میلیون و ۱۸۰ هزار دستگاه بود. نکته‌ای که نباید فراموش شود این است که در دهه ۹۰ پراید به عنوان پرتیراژترین خودروی داخلی، از خط تولید حذف شد و این موضوع نقش مهمی در افت آمار کلی تولید خودروهای سواری کشور داشت. همچنین خودروهای دیگری مانند خانواده تسلا، پژو ۹۰، پژو ۴۰۵ جی ال ایکس و چند محصول مونتاژی نیز از خودروسازی کشور رفتند. هرچند در این دهه محصولات جدیدی نیز به سبد تولید خودروسازان اضافه شد، اما از حیث تیراژ، آنها که رفتند، تأثیر بیشتری در آمار تولید از خود به جا گذاشتند.

۵ طبق برآوردها نیاز واقعی کشور به خودرو هر سال حدود یک میلیون و ۵۰۰ هزار دستگاه است بنابراین وقتی این نیاز نه با استفاده از خودروهای داخلی و نه خارجی پاسخ داده نشود و عرضه با شیوه‌های ابتکاری مانند قرعه کشی، نوبت دهی و... باشد نه تنها قیمت‌ها سر به فلک می‌کشند بلکه خودرو تبدیل به یک کالای سرمایه‌ای شده و یک تقاضای انباشته ایجاد می‌شود که در زمان مقتضی مانند یک غده سرباز می‌کند.

پس از تولید، باید بخش تقاضا بررسی شود زیرا مهم‌ترین ماحصل کاهش تولید خودرو و ممنوعیت واردات (اعمال شده از سال ۹۷) که منجر به کاهش عرضه شد، بهم ریختن تعادل بازار خودروی کشور بود.

بنابراین باید گفت که در دهه ۹۰ از یک سو خودرو کم به بازار عرضه شد و از سویی دیگر با رخت برپستن خودروهای اقتصادی مانند پراید و ۴۰۵ از خط تولید و روی آوردن خودروسازان به مونتاژ خودروهای خارجی با عمق داخلی سازی پایین و حاشیه سودهای بالا و البته ممنوعیت واردات، پاسخ دهی به تقاضا به طور کلی نادیده گرفته شد.

### ستون صفردو

## مولدان فساد!

فسادی افسارگسیخته در اعماق و سوج بروکراسی و بخش عمومی اقتصاد کشور شده است به طوری که آه و ناله مردم بی‌پناه و بدون پول و پارتی را در آورده است. در یک شرایط عادی و منصفانه، نماینده‌ای که از تخصص لازم و توان قانونگذاری برخوردار باشد، قاعدتاً باید از امکانات کافی برای ایفای نقش نمایندگی اش برخوردار شود. چنان نماینده‌ای اگر به جای یک ماشین‌شاسی بلند دو تا هم بگیرد، جای نگرانی ندارد، اما صرف حضور یک نماینده بی‌کفایت در مجلس، خودش سالانه میلیاردها هزینه روی دست مردم می‌گذارد چه برسد به اینکه امکاناتی هم به او داده شود! بنابراین، صورت مسئله را باید درست و دقیق مطرح کرد و گرفتار بازی پنهان باندهای قدرت برای تصفیه حساب با یکدیگر نشد.

### احمدزیدآبادی - تحلیلگر سیاسی

فساد اصلی در این کشور آن سازوکاری است که به تشکیل مجلسی می‌انجامد که بسیاری از نمایندگان دانشی از مقتضیات جوامع امروزی ندارند، با مبنای توسعه‌متوازن و پایدار آشنا نیستند، وقت خود را صرف تهیه طرح‌های بیهوده و مشکل‌زا می‌کنند، با معضلات عینی کشور و راه‌های برون‌رفت از آن بیگانه‌اند، خود را اسیر پاره‌ای عقاید بنیادگرایانه و ضدملی کرده‌اند و در یک کلام به کار قانونگذاری در هیچ سطحی نمی‌آیند. چه بسا برخی از آنها در زندگی شخصی خود نیز اهل فساد مالی نباشند، اما بر اثر بی‌اطلاعی و ناآگاهی، راه فسادهای گسترده مالی را در کشور هموار می‌کنند. آنها نه لزوماً فاسد بلکه مولدان فسادند. سازوکار برکشیدن چنین افرادی به منصب نمایندگی خود سبب بروز

یکی از نمایندگان مجلس اول نقل می‌کرد که نماینده‌ای در هنگام تصویب لایحه بودجه، مرتب چرت می‌زد و هنگام رأی‌گیری، قیام و قعود دوستانش را معیار قرار می‌داد. وقتی دلیل چرت‌زدنش را پرسیدم گفت که شب قبل، از حوزه نمایندگی اش با اتوبوس به تهران سفر کرده و به این دلیل نتوانسته بخوابد و بنابراین در صحن مجلس چرت می‌زند! آن نماینده مسافرت با اتوبوس را به لزوم ساده‌زیستی خود ربط می‌داده است! قاعدتاً می‌توان گفت؛ مرده‌شور این نوع ساده‌زیستی را ببرد! اگر آن نماینده به جای اتوبوس با هواپیما به تهران برمی‌گشت و هنگام تصویب بودجه، به جای چرت‌زدن، در تخصیص صحیح درآمد‌ها مشارکت مؤثر می‌کرد از هر جهت به نفع جامعه بود. در این کشور ظاهراً جایگاه منطقی هر امری، به هم ریخته و همه ما هم اسیر و درگیر این به‌هم ریختگی شده‌ایم و به آن کمک می‌کنیم!



# چرا روابط ایران با روسیه استراتژیک شده است؟

محمود سریع‌القلم | استاد دانشگاه



یکی از اساتید دورهٔ دانشجویی (Professor James Rosenau) هر هفته به ما تکلیفی می‌داد: خلاصه کردن یک کتاب ۲۰۰-۳۰۰ صفحه‌ای در یک پاراگراف ۱۵ جمله‌ای. این یکی از تکالیف درس دکتری طی یک ترم چهارده هفته‌ای بود. بر اساس این روش تمرکزبخشیدن به تحلیل، علت‌العلل استراتژیک شدن سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه را شاید بتوان در این جمله خلاصه کرد: روسیه هسته‌ای، قدرتمند و عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل، در پی تغییر ساختار قدرت، ماهیت نظام سیاسی، قانون اساسی، فرهنگ و سیاست خارجی ایران نیست و ایران موجود را در راستای منافع خود می‌بیند. در زیر به تشریح این فرضیه پرداخته می‌شود.

تمایلات ضدغربی سیاست خارجی ایران طی چهار دههٔ گذشته کاملاً روشن بوده است. بعضی از دولت‌ها تلاش کردند تا مقدمات عادی سازی با غرب را فراهم آورند اما عموماً ناکام ماندند. علت اصلی این ناکامی، ایدئولوژی نبوده و نیست بلکه به ماهیت ساختار سیاسی برمی‌گردد. اگر روابط ایران با غرب عادی سازی شود حتی با حفظ درجه‌ای از استقلال سیاسی مانند هند و اندونزی، قالب و مناسبات فعلی قدرت به تدریج رنگ می‌بازد. بنابراین، طبیعی بوده که حکومت/حاکمیت (State) در کشور مانع این عادی سازی توسط دولت‌ها (Government) شود. از آنجا که بازی قدرت در ایران اغلب با حاصل جمع صفر-یک بوده، ورود عده‌ای جریانی به قدرت به خروج کامل عده‌ای جریانی دیگر از قدرت منجر می‌شود. ایرانیان برای حکمرانی و تأمین منافع ملی، متدلوژی ائتلاف‌سازی را نه تجربه و نه تمرین کرده‌اند. ماهیت قدرت در ایران با نوسان‌های اندک یک منحنی افقی نیست بلکه سینوسی است. هر فراز و نشیب سینوسی، ممکن است ظاهری فکری و ایدئولوژیک داشته باشد ولی در باطن و ذات خود، صرفاً دسترسی به قدرت و امکانات ناشی از قدرت است. اگر غرب‌ستیزی با حکمرانی مطلوب همراه بود، آنگاه می‌شد آن را ایدئولوژیک نامید. مدل رابطه با غرب در چهار دههٔ گذشته در حدی بوده که داد و ستد تجاری برقرار باشد اما در روابط سیاسی، نه خیلی فاصله که غربی‌ها از عادی سازی ناامید شوند و نه خیلی نزدیک که بخواهند در تصمیم‌سازی‌ها نقش ایفا کنند. این روش با فرهنگ جامعه که تمایل دارد در سایهٔ ابهام با دیگران معاشرت کند سازگاری دارد. عموماً در این جامعه، روشن و شفاف بودن، نوعی عیب و سادگی محسوب می‌شود.

## قدرت نرم غرب

بر خلاف روسیه و چین، قدرت غرب فقط در چارچوب دولتمندان نیست. بخش خصوصی، جامعهٔ مدنی، فیلم و سینما، دانشگاه‌ها، موسسات تحقیقاتی، بانک‌ها و حتی تیم‌های ورزشی، حتی فراتر از دولت‌ها قدرت نرم دارند. به عنوان یک نمونه، کشاورزان آمریکا در سال، توانایی صادرات حدود ۱۷۰ میلیارد دلار محصولات کشاورزی را دارند. در روسیه، عموم امور کشور در نهاد حکومت خلاصه می‌شود. اما چین به واسطهٔ تعاملات بین‌المللی، شرایط متفاوتی دارد و در مقایسه با روسیه، از جامعه و بخش خصوصی غنی‌تری برخوردار است. در سال ۲۰۲۲، بخش خصوصی چین، ۵۳۹ میلیارد تراشه (Chip)، بالغ بر یک سوم بازار جهانی را با مبلغ حدود ۱۹۲ میلیارد دلار وارد کرد. ساختار غرب به نوعی است که وقتی با کشوری عادی سازی می‌کند، جامعهٔ آن نیز ارتباطات گسترده‌ای را آغاز می‌کند. یک بار یک وزیر خارجهٔ آلمان به این نویسنده گفت: ۹۰ درصد فعالیت‌های سفارتخانه‌های آلمان، تأمین منافع بخش خصوصی آلمان در کشورهای مختلف است. از این رو، رابطه با



غرب فقط رابطه با دولت‌ها نیست بلکه با جوامع آنها نیز هست که بسیار اثرگذار هستند. اما روابط با شرق اساساً با دولت‌های آنهاست.

## خطای نظری دولت در «حل و فصل» برجام

با این مقدمه، امید دولت وقت ایران در سال ۱۳۹۲ این بود که با تحقق برجام و «حل و فصل» موضوع هسته‌ای با غرب، زمینه‌های گفتگو برای موضوعات دیگر فراهم می‌شود (Spillover effect). خطای نظری در این تحلیل از دو حالت خارج نیست: یا از ساز و کار قدرت در ایران آگاهی محدودی وجود داشت، کما اینکه هدف برجام عادی سازی روابط با غرب نبود، و یا شناختی از ستون فقرات مخالفت غرب با ایران وجود نداشت. چون غرب نتوانست مشکل یک دو (یعنی مخالفت ایران با اسرائیل و فعالیت‌های گسترده ایران در منطقه) را حل کند، سراغ مشکل سوم، یعنی برنامه هسته‌ای رفت. این سه مشکل از دید غرب هم‌وزن نیستند. اهمیت مشکل سوم از نظر غرب به واسطه مشکلات اول و دوم است. یکی از تمرین‌هایی که استاد ما تلاش می‌کرد به ما بیاموزد، رتبه‌بندی، درصدبندی و تنظیم هرم علل وقوع یک واقعه بود. آنچه دولت غرب با ایران، انعکاس دو مشکل دیگر آنهاست و مادامی که مشکلات یک و دو باقی است، حل و فصل دائمی مشکل سوم، نوعی توهم است. از این زاویه نظری، خروج دولت ترامپ از برجام و یا به مشکل برخوردن برجام با دولت‌های بعد از او، قابل پیش‌بینی بود. ایران به تعهدات برجامی خود (U.S. Administration) و نه معاهده‌ای (Treaty) با حکومت آمریکا (State) که شامل هر دو قوهٔ مجریه و مقننه می‌شود. چون بنیان‌های نظری برجام ضعیف بود و دولت ترامپ می‌توانست از آن خارج شود و شد، فضاهای ضدغربی (Inertia) در حاکمیت ایران قوت بیشتری گرفتند و طرف غربی را غیر قابل اعتماد قلمداد کردند. امید دولت و حاکمیت ایران به این بود که به ازای حل و فصل موضوع هسته‌ای، مراودات تجاری، نفتی و بانکی ایران با جهان حالت عادی پیدا کند که این صرفاً یک خوش‌بینی بود. مشکلات غرب با ایران به مراتب وسیع‌تر از برنامهٔ هسته‌ای است. باید در نظر داشت که حذف تحریم‌های آمریکا پس از سقوط صدام و استقرار قوای آمریکا در آن کشور، سیزده سال طول کشید.

بعد از خروج دولت ترامپ از برجام و ناامیدی از امکان تفاهم با غرب، تمهیدات فراوانی در ایران برای حفظ، تقویت و یکپارچگی ساختار قدرت آغاز شد. محاسبهٔ حاکمیت ایران این بود که در برنامه هسته‌ای برای یک دوره ۱۰-۱۵ ساله عقب‌نشینی کند اما در سیاست خارجی هیچ تغییری ایجاد نکند و غرب به ازای عقب‌نشینی هسته‌ای، تحریم‌های اقتصادی را

کاملاً بردارد. ریشهٔ این تصور، در عدم آگاهی از باورها و تمایلات اصحاب اصلی قدرت در واشنگتن بود. از آنجا که ایران، مهم‌ترین اهرم حفظ ساختار و مناسبات فعلی قدرت را در تداوم حضور منطقه‌ای خود تلقی می‌کند، به هیچ وجه حاضر نبود در سیاست منطقه‌ای خود تجدیدنظر کند چرا که در ایران، سیاست خارجی همان امنیت ملی است. ابعاد اقتصادی و تجاری سیاست خارجی و امنیت ملی نسبتاً محدود هستند و اصولاً ایران پس از انقلاب نتوانسته و نمی‌تواند مرکز ثقل سیاست خارجی خود را اساساً اقتصادی تعریف کند.

## مرکز ثقل تصمیم ایران

تا قبل از خروج دولت ترامپ از برجام، روابط ایران با روسیه، موردی و مقطعی بود (Transactional) اما پس از محاسبات و متنبه شدن افراد و جریان‌ها از سیاست‌های واقعی غرب، این روابط به سوی استراتژیک شدن حرکت کرده است. بعضی عوامل استراتژیک شدن باشند مانند: حق وتوی روسیه در قطعنامه‌های محتمل ضد ایرانی غرب در شورای امنیت سازمان ملل، خرید تسلیحات نظامی، همکاری با نیروی هوایی و سیستم اطلاعاتی روسیه در سوریه، باخبر کردن ایران از تحرکات غربی‌ها در ایران و اطراف ایران، در اختیار گذاشتن نرم افزار و سخت افزار مدیریت و نظارت بر جامعه، همکاری در انرژی و ریل آهن و تبادل دانش در دلارزدایی مشترک از اقتصاد ملی، (De-dollarization of trade and financial transactions). هرچند عموم این عوامل با اهمیت هستند، اما با نگاهی به وضعیت منطقه، به اطمینانی از سیاست خارجی و نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر ۲۰۲۴، راستگراتر شدن سیاست در اسرائیل و همکاری ملموس و ناملموس چین و روسیه در برابر تحریم‌های آمریکا، به نظر می‌رسد مرکز ثقل تصمیم ایران برای روابط استراتژیک با روسیه، بیشتر ناظر به آینده زمینه‌سازی برای حفظ و تثبیت ساختار و مناسبات قدرت در ایران است. چون روسیه در پی تغییر ساختار قدرت، ماهیت نظام سیاسی، قانون اساسی، فرهنگ و سیاست خارجی ایران نیست، روابط با او امن‌تر و اطمینان بخش‌تر است. در غرب، گروه‌های فشار و لابی‌ها نقش بنیادی در سیاست‌گذاری‌ها دارند در حالی که در شرق یک سیاست وجود دارد و آن هم سیاست دولت است. روسیه چه در دوره تزار، چه شوروی و چه هم‌اکنون در فدراسیون روسیه، یک سیاست واحد نسبت به ایران داشته است: دورکردن ایران از مدارهای غربی. این سیاست با افاق‌ها و اهداف ساختار فعلی قدرت در ایران سازگاری دارد. روس‌ها عموماً با حاکمیت‌ها تعامل می‌کنند و در پی تغییر فرهنگ، باورها، سبک زندگی، نظام فکری-فلسفی و قانون اساسی کشورها نیستند. مادامی که تقارب محورها و اهداف با حاکمیت‌ها شکل گرفته و تثبیت شود برای آنها کافی است. روسیه به عنوان وسیع‌ترین کشور جهان با ۱۱ zone زمانی، منابع عظیم طبیعی، ذخایر منحصر به فرد نفت و گاز، کشاورزی خودکفا،

تسلط بر قطب شمال و دومین ارتش قدرتمند جهان طبعاً کشور بسیار مهمی است. اکثر کشورهای جهان نیز در پی حفظ روابط خود با مسکو هستند، چه پوتین باشد چه نباشد.

## هسته‌ای-تسلیماتی شدن ایران برای مسکو تهدید به شمار نمی‌آید

اما پرسش کنجکاوانه این است که مستقل از توانمندی‌های روسیه، سیاست داخلی و خارجی این کشور، تا چه میزان با ثبات است؟ تا کجا می‌توان به جانب‌داری و حمایت مسکو از نظام سیاسی، ساختار قدرت و آیندهٔ قدرت در ایران متکی بود؟ شاید مفروض حاکمیت در ایران این است که جنگ اوکراین برای مدت‌های طولانی روابط روسیه و غرب را مخدوش کرده و زمینهٔ تفاهم و مصالحه با اروپا و آمریکا در افق کوتاه مدت و حتی میان مدت دیده نمی‌شود و بنابراین ایران قربانی چنین مصالحه‌ای نخواهد شد. شاید هم ایران انتخاب قابل اتکای دیگری برای حفظ ساختار فعلی قدرت ندارد. اعراب خلیج فارس و اسرائیل برای چینی‌ها به مراتب با اهمیت‌تر از ایران هستند و بیجینگ، در پی تقابل با غرب به خاطر ایران نیست اما برای روسیه، هرچند نه به اندازهٔ چین و هند اما تا حدی محدود، بنای روابط استراتژیک با ایران در شرایط جنگ سرد و گرم با غرب، غنیمت است. یک دانشگاهی غربی اخیراً در کنفرانسی به این نویسنده گفت: که از کارشناسان روسی شنیده، هسته‌ای-تسلیماتی شدن ایران خیلی هم برای مسکو تهدید به شمار نمی‌آید. در همجواری روسیه، چهار قدرت هسته‌ای چین، هند، پاکستان و کره شمالی وجود دارند. هسته‌ای شدن ایران هم، شرایط را تغییر نمی‌دهد. اگر چنین معادله‌ای در مسکو اعتبار داشته باشد، احتمالاً در شرایطی روسیه چنین وضعیتی را می‌پذیرد که روابط با ایران عمق استراتژیک داشته باشند. از آنجا که دایرهٔ امنیت ملی در ایران به مراتب وسیع‌تر از دایرهٔ توسعه اقتصادی است، این جهت‌گیری‌ها و تحولات، قابل درک هستند. کمتر از یک سال دیگر، پوتین برای بار ششم وارد کارزار انتخابات ریاست جمهوری خواهد شد و بتواند درگیری خود را در اوکراین ادامه روسیه بخواهد و بتواند درگیری خود را در اوکراین ادامه دهد. آمریکا در پی تطویل جنگ در اوکراین و تضعیف روسیه است و اروپا هم انتخابی جز همراهی با آمریکا ندارد زیرا در همین حد هم، تقابل با روسیه با پول و امکانات ناتو و آمریکا امکان پذیر بوده است.

## پرسش کانونی

یک پرسش کانونی در برابر تصمیم استراتژیک ایران نسبت به روسیه قابل طرح است: آیا سیاست ایران نسبت به نابسامانی اقتصادی، تابع راه‌حل‌های مقطعی و کوتاه مدت است یا به فکر یک طراحی درازمدت و استراتژیک برای ایجاد ثبات در اقتصاد ایران است؟ اگر اولی باشد رابطه استراتژیک با روسیه معنا پیدا می‌کند. اما اگر دومی باشد، با حذف غرب از معادلات بین‌المللی ایران، کار بنیادی در حل و فصل مشکلات اقتصادی کشور بسیار مشکل خواهد بود. با نگاه به شرق می‌توان بقا داشت اما اقتصاد ایران نخواهد توانست به فن‌آوری پیشرفته، سرمایه‌گذاری قابل توجه خارجی، مزیت نسبی و روابط عادی بانکی و مالی دسترسی پیدا کند. چینی‌ها، بدون هم‌آهنگی با آمریکا نسبت به ایران سیاست‌گذاری نمی‌کنند. کشورهای میان‌پایه‌ای مانند هند، برزیل، مکزیک و حتی به تازگی عربستان تلاش می‌کنند توازن میان شرق و غرب در روابط خارجی خود برقرار کنند. پرسش کانونی دوم این است که آیا می‌توان بدون استراتژی درازمدت اقتصادی، استراتژی درازمدت سیاسی داشت؟ پرسش کانونی سوم معطوف به جایگاه و تلقی‌ات عامه مردم است. اکثریت جامعه چگونه می‌اندیشد؟ چه نوع آینده‌ای را برای خود تصور می‌کند؟ آیا می‌شود روانشناسی ایرانی را در حکمرانی کنونی و آینده نادیده گرفت؟ هرچند ناپایداری در روابط بین‌الملل، کشورها را مجبور کرده کوتاه‌مدت‌تر عمل کنند اما در حکمرانی نمی‌توان عوامل ثابتی مانند جغرافیا و فرهنگ را نادیده گرفت. خروج از سیاست سینوسی، اندیشهٔ درازمدت می‌طلبد.

# کنترل تورم و رونق تولید بدون متوقف کردن رویه های فاسد و ضد توسعه های محال است



این مسیر خود تخریبی تمام فشار را روی دوش مردم می گذارد و حکومت بیش از اینکه در زمینه تعیین حداقل دستمزد کارگر و کارمند به حرف کارشناسان اعتنا کند به حرف های برخی رسانه های پشتیبان مافیایها، توجه می کند. مضحک ترین حرفی که می شود زد این است که بگوییم افزایش دستمزد ماریپیج توری راه می اندازد. مطالعات همین وزارت کار نشان می دهد افزایش هر ۱۰۰ درصد دستمزد، حداکثر ۳ درصد افزایش در قیمت ها ایجاد می کند. آن وقت این ماجرا که ۵۵ تا ۷۰ درصد هزینه بنگاه های تولیدی صرف مواد اولیه، کالاهای واسطه ای و تجهیزات می شود مسکوت گذاشته می شود چون بازی با نرخ ارز منافع مافیایها و واردکننده همین اقلام را تامین می کند ولو با قیمت نابودی مردم. سهم ربای بانک ها در قیمت تمام شده بنگاه های بورسی بین ۲۵ تا ۲۹ درصد است. افزایش چشم گیر نرخ بهره را هم مسکوت می گذارند و در کشوری که با بحران تقاضا روبرو است، به اسم نگرانی تورم و بهره وری، کارگرهای خود را به فلاکت بیشتری می رسانند و علاوه بر تورم، رکود هم ایجاد می کنند. پژوهش های مان نشان می دهد از ۷۰ عامل موثر در بهره وری نیروی کار، ۶۷ مورد به دولت و کارفرما مربوط می شود. شما اگر شرافت حرفه ای و انسانی را رعایت کنید باید ببینید میزان مهارت و کارایی کارگران جهش پیدا کرده تاجاییکه سهم نیروی کار بی سواد ۹۰ درصد کاهش پیدا کرده است. چقدر باید بی شرم باشید که چوب بهره وری را بر سر نیروی کار ایرانی بلند کنید.

## مجوزهای ضد توسعه های

به طور مشخص در حیطه مجوزدهی هایی که برای فعالیت های تولیدی در بخش صنعت داده می شود، بحران صرفه مقیاس رخ می دهد. بدون ضابطه در حال صدور مجوزهایی هستند که ضد توسعه ای اند. مرکز آمار می گوید چیزی حدود ۲۰۵۲۰ واحد مرغ گوشتی داریم که حدود ۱۸۲۷۶ واحد آن فعال هستند و کل فرصت شغلی ایجاد شده اینها ۷۶ هزار نفر (۳٫۸ شاغل در هر واحد) است. یک شرکت تولید مرغ گوشتی برزیلی در یک واحد با ۷۳ هزار شاغل، ۴۰ برابر کل واحدهای تولیدی در کشور ما مرغ تولید می کند یعنی یک تمرکز افراطی در زمینه مجوزدهی به این فعالیت های رانتی وجود دارد و بنیبه تولیدی کشور سقوط کرده است. سهم رانتی معدنی ها از ارزش افزوده بخش صنعت از حدود ۳۰ درصد در سال ۱۳۷۰ به ۷۰ درصد در سال ۱۳۹۶ رسیده و در همین دوره سهم نساجی از ۲۵ به ۵ درصد کاهش یافته است. محاسباتی شده که می گوید ارز آوری هر یک کیلو محصول نساجی ما بین ۵ تا ۷ برابر رانتی معدنی ها است. یعنی شما از یک طرف آنها را چاق کرده ای و الا آن مجبورید به این صنایع باج بدهید تا ارز خود را برگردانند. / جماران

الحاقی به تبصره ۱ بودجه است. آنچه که از این مصوبه می آید نشانگر این است که عزیزان قادر نبودند هیچ درسی از تجربه بازی با نرخ ارز در سال ۱۴۰۱ بگیرند و می خواهند با یک ابعاد فلاکت بار تری آن را استمرار دهند. در این مصوبه به نام افزایش انگیزه بازگشت ارز صادراتی، صیانت از ذخایر ارزی کشور، حداقل سازی نوسانات و... پر نوسان ترین سازوکار شناخته شده برای آشوبناک کردن کل اقتصاد تعبیه شده است. خلاصه ماجرا این است که یک حاکمیت زدایی مشکوک در خصوص نرخ ارز صورت گرفته و گفته شده دولت ارز را از رقم تعیین شده، ارزان تر نفروشد اما اگر جهش ایجاد شد، اهمیتی ندارد. از آن طرف امسال اولین سالی است که نرخ ارز در بودجه مشخص نشده است. همه ارقام بودجه را به ریال ذکر کرده اند در حالیکه منبع آن ارزی است که نمی دانیم قیمتش چیست. تمام مبادلات شما بر اساس نرخ ارز است، چطور می خواهید با این کار دنبال ثبات باشید؟

## پنهان سازی پهنه های محرومیت در کشور

جزء ۱ بندع تبصره ۱۷ در بودجه ۱۴۰۱ به وزارت کار ماموریت داده سامانه محرومیت ایرانیان را راه اندازی کند. امسال بودجه این بند حذف شده است در حالیکه سال گذشته بودجه آن جذب اما اجرایی نشده بود. حالاهم به جای مواخذه آن افراد اصل ماجرا را حذف کرده اند تا ما ندانیم پهنه های محرومیت در کشور چگونه است. از طرفی تعهدات حکومت در زمینه رفح محرومیت سقوط چشم گیری داشته است به این صورت که از نظر کمی میزان رشد این حوزه نیمی از قدرت خرید از دست رفته را پوشش می دهد و طبق نظر دیوان محاسبات مبلغ تخصیص یافته هر ساله این بند، ۳۶ درصد رقم مصوب بوده است. این مسؤلیت گریزی ها در شرایطی رخ می دهد که بی سابقه ترین جهش ها در شاخص فلاکت را تجربه می کنیم و ادعای توجه به محرومان از سوی آقایان گوش همه را کرده است.

## تشدید کسری بودجه هر ساله!

بدون استثنا، طی سی سال گذشته، هر بار که دولت خواسته از طریق شوک قیمت ارز کسری خود را جبران کند، کسری سال بعد خود را تشدید کرده است. صفحه ۲۴ به بعد گزارش اقتصادی سال ۱۳۷۳ را نگاه کنید که می گوید تجربه کسب درآمد از نرخ ارز نشان می دهد به ازای هر یک واحد اضافه درآمد از محل فروش ارز گران، هزینه های جاری مصرفی حکومت ۳٫۵ برابر افزایش یافته است. ریشه اینکه حکومت از مسؤلیت های خود در قبال سطوح زندگی مردم طفره می رود، این است که خودش بیشتر ضربه می بیند. این را سندی که خود دولت منتشر کرده می گوید. گویا بعضی ها راضی به زحمت استکبار جهانی نیستند و عجیب تر اینکه از ناراضی شدن مردم هم متعجب می شوند. در

۵۷۰ هزار میلیارد تومان تسویه بدهی دولت به شبکه بانکی در بودجه سال ۱۴۰۲ درج نشده است لذا از این سند آمادگی برای اصلاح امور دیده نمی شود بنابراین تا فرصت باقی است باید آن را اصلاح کنند.

## پاکسازی مسائل کلیدی

تمام مسائل کلیدی کشور در سند ۱۴۰۲ پاک شده است. هیچ حرفی درباره ریشه های بحران ۴ ساله منفی شدن خالص تشکیل سرمایه ثابت زده نشده است. هیچ حرفی درباره بحران پاسخگویی در باب وظایف حاکمیتی (مانند مسکن، تغذیه، درمان، آموزش و...) که در حال افول است هم زده نشده است. چرا نسبت هزینه های حاکمیتی به کل بودجه به حدود یک سوم دوره جنگ رسیده است؟ چرا مردم را بی پناه می کنید؟ از بهمن ۱۴۰۱ به مردم هشدار دادیم که ما با یک بحران حاد در زمینه سلامت روبرو خواهیم شد. چرا دل کسی برای این ماجرا نمی سوزد؟ در تبلیغات خود می گویند ارز ترجیحی برای دارو حذف نشده است در حالیکه ارز ترجیحی را از تولید داروی داخلی که ۹۷ درصد نیاز کشور را تامین می کند، گرفته اند و آن را به واردات دارو اختصاص داده اند. شما نمی فهمید که این کار بحران می سازد؟ مقامات مسؤل حیطة سلامت کشور می گویند بین یک سوم تا یک دهم آنچه خواسته ایم به ما داده شده است! چه چیزی از سلامت مردم می تواند مهم تر باشد؟ این شیوه حکمرانی بحران می آفریند.

خودشان را پنهان می کنند کشور ما با یکی از حادترین بحران های تاریخ خود در زمینه بنیه تولید فناورانه نیز روبرو است. روی دیگر سکه ضعف بنیه تولید، وابستگی به دنیای خارج است. چه کسانی هستند که بذر طوفان وابستگی به خارجی ها را می کارند؟ البته آنها که این کار را می کنند، در زمان وقوع طوفان در خارج کشور پناه می گیرند. این پافشاری افراطی بر سه مولفه استقرار از صندوق توسعه ملی، فروش افراطی اوراق و فروش افراطی دارایی های کشور استوار است. چندبار گفتیم که اگر این کارها بماند درست است بیایید روی آنها بحث کنیم اما همیشه خودشان را پنهان می کنند و چند آدم دست چندم را معرفی می کنند که ته صحبت هایشان می گویند ما مامور و معذور هستیم. نیت ما اصلاح است و گرنه نمی خواهیم برای اشتهار این کار را بکنیم. تجربه تاریخی ایران می گوید هرکاری که پرفساده تر است، نام های شیک تری به خود می گیرد لذا نباید فریب اسم این سیاست ها را خورد و باید کار کردهای آن دیده شود. چرا باید مدارس به فروش برسند؟

## بازی با نرخ ارز

یکی از نمونه های خطرناک که در قلب هشدارهای ما راجع به احتمال تکرار فاجعه های سال ۱۴۰۱ وجود دارد و انتظار می رود از آن پیشگیری کنند، بند ۶

## فرشاد مؤمنی | اقتصاددان



## فربهای مافیا

یکی از مهم ترین کارکردهای پیشبینی، امکان پیشگیری عالمانه از آینده نامطلوب و محتمل الوقوع را مهیا خواهد کرد. ما می توانیم با ابزار علمی بفهمیم که چرا به این روز افتادیم و برای برون رفت از شرایط فعلی چه کارهایی باید انجام دهیم. یکی از فربهای بزرگ مافیایها در جامعه این است که باب هرگونه بحث درباره شرایط را می بندند با این توجیه که ما خودمان می دانیم مشکل داریم، شما راه حل بدهید یعنی با این فرب می خواهند بگویند با فساد و... کاری نداشته باشید. راه حل این است اول باید خطاها مورد بررسی قرار گیرد. جامعه ما باید در برابر این گستاخی ها، مقهور نشود.

## پافشاری مشکوک

به دو شیوه می توان چشم انداز اقتصاد ایران در سال ۱۴۰۲ را بررسی کرد. شیوه فوری و دم دست آن این است که چشم انداز اقتصاد را در آینده سند بودجه بینیم. بودجه سال ۱۴۰۲ به ما می گوید ترجیحات دولت چیست و طرز نگاه آن به حقوق عمومی چگونه است. از این دریچه می خواهیم بگویم با توجه به بودجه ۱۴۰۲ می توان به صراحت گفت، از دل این بودجه، اصرار و پافشاری مشکوک بر تداوم روندهای معطوف به تعمیق انحطاط در کشور دیده می شود. البته ما در مورد نیت افراد صحبت نمی کنیم و روی این موضوع تاکید می کنیم که ممکن است با نیتی خوب، چنین تخریب هایی صورت بگیرد. یادمان نرفته در سال ۱۴۰۰ چندین بار درباره بودجه صحبت و گفته شد از بودجه ۱۴۰۱ بحران پدید خواهد آمد اما با تکذیب، تهدید و انکار مسؤلیت مواجه شدیم. همچنان آنها که با چراغ سبز نشان دادن، سیاست های مغرب را پیشنهاد می دادند در حال ترویج افکار خود هستند و کسی آنها را مواخذه نمی کند در حالیکه جامعه تمام هزینه های آن اتفاقات را می پردازد.

## بحران شفافیت

در بودجه بحران شفافیت وجود دارد گویی که تصمیم گیران حتی نمی خواهند با خود روراست باشند. با چه منطق و کدام افزایش ظرفیت اجرایی، بیش از ۹۰ درصد رشد در بودجه عمرانی (نسبت به پیش بینی عملکرد سال ۱۴۰۱) صورت گرفته است؟ طنز تلخ ماجرا این است که ما می گوئیم شما به فکر آبروی خودتان باشید اما ما را عنصر نامطلوب می خوانند. تبصره ۱۸ قانون بودجه ۱۴۰۱ می گوید از حدود ۲۶۰ هزار میلیارد تومان تعهد حکومت برای خلق فرصت های شغلی، میزان مبلغ تخصیص یافته در ۸ ماهه سال صفر بوده است. حدود ۶۵۰ هزار میلیارد تومان منابع تبصره ۱۴، ۴۶۰ هزار میلیارد بدهی به سازمان تامین اجتماعی،



# آیا جنگ میان چین و آمریکا ناگزیر است؟



گراهام آلپسون | کارشناس علوم سیاسی



**افق اقتصاد - گراهام الیسون** کارشناس علوم سیاسی، طی سخنرانی تد در سال ۲۰۱۸ با گرفتن درس‌هایی از یک الگوی تاریخی به نام «تله توسیید» توضیح می‌دهد که چرا چین در حال قدرت گرفتن و آمریکای مسلط بر جهان، ممکن است به سوی برخوردی خشونت‌آمیز پیش برود که به نفع هیچکس نیست و چگونه می‌توانیم با خرید و ایده‌پردازی جمعی از آن پرهیز کنیم.

ترجمه: مریم منظوری - صادق ذبیحی

## ۱

البته که این داستان، ظهور چین است. پیش از این هرگز هیچ مردمی را ندیده‌ایم که به این سرعت، و در این ابعاد متنوع رشد کرده باشند. چالش، تاثیر رشد چین است و سردرگمی که برای آمریکا و نظم جهانی ایجاد می‌کند، که آمریکا معمار اصلی و نگهدارنده آن بوده است. مورخان صد سال اخیر را «قرن آمریکا» می‌نامند. آمریکایی‌ها به جایگاه خود در صدر هر زمینه‌ای خود کرده‌اند. پس ایده قرن دیگر که به بزرگی و قدرت آمریکا، یا بزرگتر از آن باشد، توهینی است به موجودیت بسیاری از آمریکایی‌ها. برای دورنمای آنچه که در این رقابت مشاهده می‌کنیم، بد نیست آن را روی نقشه بزرگتر تاریخ قرار دهیم. ۲۰۰۵ سال گذشته ۶۱ مورد را دیده که قدرتی نوظهور، جایگاه قدرت حاکم را تهدید کرده است. دوازده تا از این موارد به جنگ ختم شد. ساعت ۱۱ روز یازدهم از ماه یازدهم سال ۱۹۱۱، سلاح‌های جنگ جهانی اول خاموش شدند، اما ۰۲ میلیون نفر جان دادند.

## ۲

سوال: چهل سال پیش، ۱۸۷۹، چین ورود خود به بازار را تعیین کرد. آن زمان، چه درصدی از جمعیت یک میلیاردی چین، با روزی کمتر از یک دلار سر می‌کرد؟ حدس بزنید، ۵۲ درصد؟ پنجاه؟ هفتاد؟ پنج؟ نود؟ نظر تان چیست؟ نود. ۹ نفر از هر ده نفر با کمتر از دو دلار در روز. سال ۱۸۱۰۲، ۰۴ سال بعد اعداد چه می‌گویند؟ کمتر از یک نفر از هر صد نفر امروز. رئیس جمهوری چین وعده داده که ظرف سه سال آینده، آن ده‌ها میلیون باقیمانده، به بالای آن میزان ارتقاء خواهند یافت. پس این در واقع معجزه عصر ماست. باورش سخت است. اما غفلت از واقعیات خشن دشوارتر است. ملتی که ۵۲ سال پیش سر میز مذاکرات هیچ اتحادیه بین‌المللی حضور نداشت اوج گرفته تا با ایالات متحده رقابت کند و در برخی زمینه‌ها از آن پیشی بگیرد. این چالش است، که جهان ما را شکل می‌دهد: چین که در حال صعود غیرقابل توقف است و به سوی آمریکای در حال توقف با شتاب حرکت می‌کند، در مسیری که می‌تواند بزرگترین برخورد تاریخ باشد.

## ۳

برای این که با این چالش آشنا شویم، می‌خواهم شما را به یک متفکر بزرگ معرفی کنم، می‌خواهم یک ایده بزرگ را ارائه دهم، و استنباطی‌ترین سوال را مطرح کنم. این متفکر بزرگ توسیید است. می‌دانم که تلفظ اسمش سخت است، و بعضی‌ها با تلفظ کردنش مشکل دارند. توسیید کی بود؟ او پدر و بنیان‌گذار تاریخ بود. او اولین کتاب تاریخ را نوشت. اسم کتاب این است: «تاریخ جنگ پلوپونزی» و درباره جنگ در یونان ۵۲۰۰ سال پیش است. درباره این جنگ، که یونان کلاسیک را نابود کرد توسیید جمله معروفی دارد: «قدرت گرفتن آتن و ترس از تزریق آن در اسپارطا بود که جنگ را ناگزیر کرد.» پس اوج گیری یک طرف و واکنش طرف دیگر ترکیبی مسموم از غرور، تکبر، و پارانویا ایجاد می‌کند، که هر دو را به جنگ کشاند. این نکته مرا به ایده اصلی می‌آورد: تله توسیید. «تله توسیید» اصطلاحی است که چند سال پیش اختراع کردم. تا نیت توسیید را آشکار کنم. تله توسیید دینامیک خطرناکی است و موقعی رخ می‌دهد که یک قدرت نوظهور قدرت حاکم را تهدید می‌کند، مثل آتن - یا آلمان صد سال پیش، یا چین امروز - و تاثیرشان بر اسپارطا، یا بریتانیای صد سال پیش، یا آمریکای امروز. همانطور که هنری کیسینجر گفته، وقتی که ایده و مفهوم «تله توسیید» به ذهنانتان خطور می‌کند، لیزی را ارائه می‌دهد که کمکتان می‌کند به اخبار و صداهای روز گوش دهید و به فهم بهتری از آنچه واقعاً رخ می‌دهد دست یابید. پس مهم‌ترین پرسش امروز درباره جهان ما از این قرار است: آیا قرار است جای پای تاریخ‌بگذاریم؟ یا این که می‌توانیم با ترکیب تخیل و حس درونی و جرات راهی برای مدیریت این رقابت بیابیم بدون جنگی که کسی طالبش نیست، و همه می‌دانند که فاجعه‌بار خواهد بود؟

## ۴

همانطور که در این واژگونی هرم فقر دیدیم، چین در واقع اوج گرفته است. خیلی سریع اتفاق افتاده. و آنسلاو هاوول رئیس جمهوری سابق جمهوری چک بهترین نظر را داده. او گفته: «همه چیز آنقدر سریع اتفاق افتاد، که هنوز وقت نگذشته که متعجب کنیم.» برای این که یاد خودم بیندازم که چقدر باید حیرت‌زده باشم، گاهی از پنجره دفترم در کمبریج به پل روی رودخانه چارلز نگاه می‌کنم، واقع در بین مدرسه کندی و مدرسه بیزنس هاروارد. در ۲۰۰۲ ایالت ماساچوست گفت می‌خواهد پل را بازسازی کند، و این کار دو سال طول می‌کشید. در ۲۰۰۲ ۴۱۰۲ گفتند تمام نشده. در ۲۰۰۲ گفتند یک سال دیگر وقت می‌برد. در ۲۰۰۲ گفتند تمام نشده، و نمی‌گویم که کی تمام می‌شود. عاقبت، پارسال، با سه برابر بودجه اولیه تمام شد. مقایسه کنید با پلی مشابه در پکن که ماه گذشته با اتومبیل از رویش رد شدم. اسمش هست پل سانویان. در ۲۰۰۲ ۵۱۰۲ چینی‌ها تصمیم گرفتند آن را بازسازی کنند. به طوری که خطوط ترافیکش دو برابر قبل باشد. تکمیل این پروژه چقدر طول کشید؟ سال ۵۱۰۲، حدستان چیست؟ پاسخ ۳۴ ساعت است.

## ۵

چنین چیزی البته در نیویورک قابل انجام نیست. پشت این عملیات اجرایی سریع یک رهبر هدفمند قرار دارد و دولتی که موثر است. جاه‌طلبترین و لایق‌ترین رهبر در عرصه بین‌المللی امروز شی جین‌پینگ رئیس جمهوری چین است. و خواسته‌هایش بر کسی پوشیده نیست. شش سال پیش وقتی که رئیس جمهور شد گفت هدفش این است که عظمت را به چین بازگرداند. شعاری که بیرقش را به مراتب پیش از دونالد ترامپ افراشته بود. در همین راستا، شی جین‌پینگ اهداف مشخصی را برای تاریخ‌های مشخص تعیین کرده: ۲۰۲۰، ۲۰۳۰، ۲۰۴۰. تا سال ۲۰۲۰ چین قصد دارد قدرت حاکم در بازار عمده ده تکنولوژی برتر باشد، از جمله اتومبیل‌های خودران، روبات، هوش مصنوعی، محاسبه کوانتومی.

## ۶

تا ۲۰۳۵ چین می‌خواهد رهبر ابداعات در سرتاسر فناوری‌های پیشرفته باشد. و تا ۲۰۴۹، که صدمین سالگرد تاسیس جمهوری خلق چین است، چین می‌خواهد به طور قطع اولین باشد، از جمله در ارتشی که شی جین‌پینگ آن را «بجنگ و بیروز شو» می‌نامد. این‌ها اهداف متهورانه‌ای است، اما همانطوری که می‌بینید، چین همین الان در مسیر درست خود قرار گرفته در راستای اهداف. و باید خاطرم‌مان باشد که جهان ما چقدر سریع تغییر می‌کند. سی سال پیش، شبکه جهانی اینترنت حتی اختراع نشده بود. چه کسی مستقیماً از اقتدار چین تاثیر می‌گیرد؟ طبعاً، قدرت اول حال حاضر. هرچه چین بزرگتر، قوی‌تر و ثروتمندتر، و از نظر فنی پیشرفته‌تر شود، ناگزیر از موقعیت‌ها و امتیازهای آمریکا سبقت خواهد گرفت. برای آمریکایی‌های دوآتشی و بخصوص آمریکایی‌های سفیدروستایی مثل من - این تصویر اشکال دارد. ایالات متحده آمریکا یعنی شماره یک، این چیز نیست که ما هستیم. اما تکرار می‌کنم: واقعیت صریح را نمی‌شود نادیده گرفت.

## ۷

چهار سال پیش سناتور جان مک کین از من خواست درباره این موضوع در مقابل کمیته نیروهای مسلح سنا صحبت کنم. برایشان جدولی را تهیه کردم که می‌گوید آمریکا و چین را مقایسه کنید با دو کودک در دو سوی یک الاکلنگ در پارک، هر یک از دو کشور با توجه به اندازه اقتصادشان نشان داده شده. تا سال ۲۰۰۴، چین نصف ما بود. تا سال ۲۰۱۴، تولید ناخالص ملی اش با ما برابر شد، و در مسیر موجود، تا سال ۲۰۲۴ دوباره به اندازه نصف بزرگتر می‌شود. پیامدهای این تغییر ساختاری همه جا حس خواهد شد. مثلاً، در نزع تجاری فعلی چین شریک تجاری شماره یک است در میان تمام کشورهای عمده آسیایی.

## ۸

«پروژه تحقیقاتی تله توسیید» در هاروارد با بررسی ۵۰۰ سال تاریخ ۱۶ مورد را یافت که طی آن قدرتی در حال ظهور تهدیدی بود برای جایگزینی قدرت حاکم. ۱۲ تا از این موارد به جنگ ختم شد. و ترازوی اینجاست که در چند مورد، شخصیت‌های اصلی دنبال جنگ بودند؛ آغازگر شماری از این جنگ‌ها یا قدرت جدید بود و یا قدرت حاکم. این چطور ممکن است؟ اتفاقی که می‌افتد این است که، تحریک طرف سوم، یکی از دو طرف را به واکنش وامی‌دارد، و این چرخه‌ای را به حرکت می‌اندازد، که دو طرف را به زمینی وارد می‌کند که نمی‌خواهند. اگر به نظر غیرمنطقی است، درست است. اما زندگی همین است.

## ۹

جنگ جهانی اول را به خاطر بیاورید. در این مورد، عامل فتنه‌انگیز ترور یک شخصیت درجه دو بود، آرشیدوک فرانسیس فرديناند، که بعد منجر به این شد که امپراطور اتریش-مجارستان به سرستان اولتیماتوم دهد، چندین گروه متحد تشکیل شد، و ظرف دو ماه تمام اروپا درگیر جنگ شد. حالا تصور کنید اگر توسیید امروز نظاره‌گر زمین بود. چه می‌گفت؟ آیا می‌توانست برای رهبری قدرت حاکم گزینه‌ای مناسب‌تر از دونالد ترامپ پیدا کند؟ یا برای قدرت در حال اوج گزینه‌ای بهتر از شی جین‌پینگ؟ احتمالاً سرش را می‌خارانند و قاطعانه می‌گفت جذاب‌ترین فتنه‌ای که به ذهنش می‌رسد کیم جونگ اون، رهبر کره شمالی است. هر یک مصمم به انجام وظیفه خود، طبق نسخه‌ای است که پیچیده شده. در نهایت، بار دیگر می‌رسیم به مهم‌ترین پرسش، پرسشی که بزرگترین پیامدها را برای باقی عمر ما در پی خواهد داشت: آیا آمریکا و چین قرار است اجازه دهند نیروهای تاریخ ما را به جنگی بکشاند که برای هر دو فاجعه‌بار خواهد بود؟ یا این که می‌توانیم تخیل و شهامت‌مان را جمع کرده و راهی برای بقای هر دو بیابیم، تا نقش رهبری در قرن ۲۱ را به طور مشترک انجام دهند، یا به قول شی جین‌پینگ نوع جدیدی از روابط قدرت برتر خلق کنیم؟

## ۱۰

این مسئله‌ای است که من با اشتیاق دو سال است که دنبال می‌کنم. فرصت این را داشته‌ام تا با رهبران تمامی قدرتهای دخیل در پکن، واشنگتن، سنوول، توکیو صحبت کنم. همینطور با رهبران سپهر اندیشه، هم در عالم هنر و هم تجارت. ای کاش می‌توانستم بیشتر برایتان بگویم. خبر خوب این که رهبران به خوبی از این دینامیک توسییدی و خطراتش مطلعند. خبر بد این که هیچکس طرحی عملی برای گریز از تاریخ ندارد، مثل همیشه. پس برای من روشن است که ما به ایده‌هایی خارج از چارچوب قراردادی کشورها نیاز داریم، ایده‌هایی بدیع از فضاهای دیگر می‌خواهیم....

## ۱۱

فقط محض یادآوری بگویم اگر چنین شود، این اولین بار نخواهد بود. بگذارید آنچه که درست پس از جنگ دوم جهانی رخ داد را یادتان بیاورم. گروهی شاخص از آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها و دیگران، نه فقط از بخش دولتی، بلکه از جهان فرهنگ و تجارت، در یک خیال‌پردازی جمعی شرکت کردند. و آنچه که تخیل و خلق کردند یک نظم بین‌المللی جدید بود، نظمی که گذاشت من و شما زندگی مان را بکنیم، همه زندگی مان را زندگی کنیم، بدون جنگ قدرت‌های بزرگ و بارفاهی بیش از هر آنچه که پیشتر بر کره زمین دیده شده. یک داستان جالب توجه. جالب این که، هر یک ستون‌های این پروژه که نتایج فوق‌العاده بار آورد، وقتی که تازه پیشنهاد شد، از سوی دستگاه سیاست خارجی خام و غیرواقع‌گرایانه تلقی و رد شد.

## ۱۲

من طرح مارشال را از همه بیشتر دوست دارم. پس از جنگ دوم جهانی، آمریکایی‌ها به شدت خسته بودند. آن‌ها ده میلیون سرباز را از خدمت مرخص کرده، و بر برنامه اضطراری داخلی تمرکز داشتند. اما وقتی مردم شروع کردند به دریافت و درک ویرانی اروپا و این که کمونیسم شوروی چقدر بیرحم است، آمریکایی‌ها در نهایت تصمیم گرفتند به خودشان مالیات ببندند یک و نیم درصد از تولید ناخالص ملی سالانه برای چهار سال و این پول را به اروپا بفرستند برای کمک به بازسازی کشورها، از جمله آلمان و ایتالیا که سربازانشان تا پیش از این مشغول کشتن آمریکایی‌ها بودند. فوق‌العاده. همچنین سازمان ملل متحد را ایجاد کردند. فوق‌العاده. اعلامیه جهانی حقوق بشر. بانک جهانی. ناتو. تمام این عناصر نظم برای صلح و رفاه. پس در یک کلام، باید این کار را از نو انجام دهیم. به نظر من اکنون ما به موجی از تخیل و خلاقیت نیاز داریم، چرا که به گفته سانتایانای فیلسوف، در نهایت، فقط کسانی که از مطالعه تاریخ سر باز می‌زنند محکوم به تکرار تاریخند.





# پس فضایی‌ها کجا هستند؟

ترجمه: بهرام فرزعلی - مسعود معتمدی فرد

نیازمند به وقوع مجموعه‌ای از حوادث غیرمعمول باشند. وقتی که حیات روی زمین قابلیت چند سلولی بودن و ساختارهای ژنتیکی پیچیده، و جنسیت پیدا کرد، موقعیت‌های جدید برایش پدیدار شد: وجود حیوانات ممکن شدند. اما شاید در سرنوشت خیلی سیارات حیات در همان سطح سلول‌های ساده باقی بماند.

تنها برای اینکه تجسم کنیم، اجازه دهید چهار مانع دیگر پیشنهاد کنیم تا به آن چهار مانع دیگر اضافه کنیم که می‌گفتند مانع مسیر تمدن‌های ارتباطی می‌شوند. دوباره بگوییم، فقط برای تجسم کردن، فرض کنید یک در هزار شانس عبور از این موانع وجود دارد. مسلم است که راه‌های مختلفی برای عبور از این موانع هست که بعضی هایشان بهتر از یک در هزار است. عینا موانع دیگری هم شاید باشند که ممکن است احتمال آنها یک در میلیون باشند. بگذارید ببینیم در حالت چه اتفاقی می‌افتد.

اگر کهکشان یک تریلیون سیاره داشته باشد، چند تا ایشان می‌توانند میزان تمدن‌هایی با توانایی تفکری مثل ما باشند و پروژه‌هایی پیشرفته مانند استارشات؟ مسکونی بودن؟ نوع مناسبی از سیاره به دور نوع مناسبی از ستاره- تریلیون تبدیل به میلیاردمی شود. ثبات آب و هوایی که برای مدت‌های طولانی ثابت بماند-میلیاردها تبدیل به میلیون می‌شود. حیات باید شروع شود-میلیون تبدیل به هزار می‌شود. حیات پیچیده باید شروع شود-هزار تبدیل به یک می‌شود. ابزارهای پیچیده باید تولید شود-یک سیاره در هزار کهکشان، برای درک جهان، آنها باید فناوری‌هایی مبتنی بر ریاضیات و علوم ایجاد کنند- این یعنی یک سیاره در یک میلیون کهکشان، برای رسیدن به ستاره‌ها، باید مخلوقات اجتماعی باشند، که بتوانند به بحث درباره ریشه موضوعات با هم بپردازند و از دستور زبان پیشرفته استفاده کنند- یک سیاره در یک میلیاردها کهکشان، باید بتوانند جلو فاجعه‌ها را بگیرند- نه تنها فاجعه‌های خودساخته بلکه حتی آنهایی که از آسمان می‌رسند. آن سیاره کم‌تر پروتوسیمانتوروس می‌چرخد، سال گذشته توسط یک زلزله خورشیدی از میان رفت. یک سیاره در یک تریلیون کهکشان، تنها در جهان قابل مشاهده.

فکر می‌کنم ما تنها هستیم. آن همکاران من که موافق تنها بودن ما هستند معمولاً ما را در پیش رو می‌بینند؛ تروریسم زیستی، گرمایش جهانی، جنگ، جهانی که ساکت است چون خود فناوری برای توسعه دادن تمدن‌های واقعاً پیشرفته مانع ایجاد می‌کند. ناراحت کننده است، نه؟

من کاملاً مخالف هستم. من با تماشای پیش‌تازان فضا و (سیاره ممنوعه) بزرگ شدم، و یکبار هم یوفا او دیده‌ام، اما این ایده تنهایی کیهانی کمی از دیدم دل‌تنگی آور است. اما برای من، سکوت این جهان فریاد می‌زند، اما مخلوقات خوش‌شانسی هستیم، تمامی موانع راپشت سر گذاشتیم. ما تنها گونه‌ای هستیم که از آنها عبور کرده‌ایم؛ تنها گونه‌ای کمی توانستیم سرنوشت خود را تعیین کند. و اگر بفهمیم که سیاره‌مان چقدر ارزشمند است، متوجه می‌شویم که چقدر مهم است که مواظب خوشبختیم باشیم و دیگران را پیدا کنیم، ما همه بسیار خوشبختیم تنها چون می‌دانیم عالم هستی وجود دارد، ممکن است انسانیت بتواند برای مدتی باقی بماند. و همه آن چیزهای شگفت‌آوری که از زومی کردیم فضایی‌ها قبلاً انجام داده باشند، می‌توانند آینده ما باشند.

نمی‌تواند پیش داوری خیلی خوبی داشته باشد. از روی تجربه می‌گوییم، وقتی آدم‌ها می‌نشینند و حساب می‌کنند، معمولاً نتیجه می‌گیرند که هزاران تمدن در کهکشان وجود دارد. اما بعد دوباره به معمار پر می‌گردیم: پس اینها کجا هستند؟ معنی عبارت، یوفا او نامشخص بودن است. نمی‌توانیم همینطوری فرض کنیم که آنها سفینه فضایی هستند. هنوز هم می‌توانید با این فکر که فضایی‌ها اینجا هستند تفریح کنید. بعضی‌ها می‌گویند که یک تمدن تابستانی کهکشان را تصرف کرده و بذر حیات را در زمین کاشته... دیگران معتقدند، که مادر یک محل حفاظت از حیات وحش کیهانی زندگی می‌کنیم.

بعضی‌ها می‌گویند که ما در یک شبیه‌سازی رایانه‌ای زندگی می‌کنیم. ویرانه‌نویس‌ها هنوز فضایی‌ها را نشان نداده‌اند. بیشتر همکاران من معتقدند که موجود فضایی همانجاست، ما فقط باید به نگاه کردن ادامه دهیم که این منطقی به نظر می‌رسد. فضا پهناور است و تشخیص یک سیگنال کاری سخت و ضمانت‌مدت زیادی هم نیست که نگاه می‌کنیم. بدون شک باید بیشتر در این تحقیقات سرمایه‌گذاری کنیم. برای اینکه جایگاهمان را در جهان بفهمیم. این سوال خیلی مهمی است و نباید چشم‌پوشی کرد.

اما پاسخی مشخص هم وجود دارد: ما تنها هستیم. فقط خودمانیم. ممکن است یک تریلیون سیاره در این کهکشان وجود داشته باشند. آیا می‌شود پذیرفت که ما تنها مخلوقی هستیم که این سوال را می‌فهمیم؟ خوب، بله، چون در این زمین، نمی‌دانیم که آیا یک تریلیون عدد بزرگی است. در سال ۲۰۰۰، پیتر واردوان برزوانی نظریه زمین‌ناظر را پیشنهاد دادند. آن چهار مانع را یادتان می‌آید که آدم‌ها برای تخمین تعداد تمدن‌ها استفاده می‌کردند؟ واردوانی گفتند که شاید بیشتر باشند. بیایید به یک مانع احتمالی توجه کنیم. این را اخیراً دیوید والتام یک زمین‌غیریکدان پیشنهاد کرده. این برداشت ساده‌من از استدلال خیلی پیچیده دیو است. دلیل اینکه حالا اینجا هستیم این است که ساکنین قبلی زمین از چهار میلیارد سال آب و هوای خوب بهره بردند که بالا و پایین داشته ولی کم و بیش ملایم بوده. اما ثبات بلندمدت آب و هوا عجیب است، اگر تأثیرات کیهانی بتوانند منجر به یخ‌زدن یا برشته‌شدن یک سیاره شود. یک نکته اینکه کره ماه به ما کمک کرده، و این جالب است چون غالباً به این نظریه معتقدند که ماه وقتی بوجود آمد که تپا، جسمی به اندازه مریخ، بازبینی که تازه شکل گرفته بود بر خورد کرد. نتیجه این برخورد می‌توانست ساختار زمین-ماه کاملاً متفاوتی ایجاد کند. نهایتاً نتیجه‌اش ماهی بزرگ بر ایمان بود که اجازه داد تا زمین هم انحراف محوری ثابتی داشته باشد و هم نرخ گردش آرام. هر دو عامل در آب و هوا موثرند و نظر این است که باعث کمک به اعتدال آب و هوا شده‌اند. که برایمان عالی بوده، نه؟ اما والتام نشان داده اگر ماه تنها چند مایل بزرگ‌تر بود، اوضاع متفاوت می‌شد. محور گردش زمین انحرافی نامنظم می‌داشت. دوران‌هایی از تغییرات سریع آب و هوایی می‌پوشد که برای حیات پیچیده چندان مناسب نبود. ماه کاملاً اندازه مناسبی دارد: بزرگ اما نه خیلی بزرگ. یک ماه (در شرایط طلایی، حول سیاره‌ای در شرایط طلایی، شاید یک مانع باشد.

می‌شود موانع دیگری هم پیدا کرد. مثلاً، سلول‌های ساده میلیاردها سال پیش پدیدار شدند... اما شاید توسعه حیات پیشرفته خیلی بعید است؟ شاید باشد، اما آیا فضایی‌ها نباید فعالیتی قابل تشخیص انجام دهند. مثلاً دنیا‌هایی جلوی ستاره‌های بگذرانند تا نور مجانی ستاره را جمع کنند، در یک ایستگاه ویکی پدیدار برای گالاتیک‌ها همکاری کنند، یا فقط به سمت جهان فریاد بزنند که، «ما اینجا هستیم»؟ پس بقیه کجا هستند؟ این یک معماست چون انتظار داریم که این تمدنها وجود داشته باشند، غیر از این است؟ در هر صورت، شاید یک تریلیون سیاره شاید هم بیشتر در این کهکشان وجود داشته باشند. به دانش خاصی احتیاج ندارید تا به این سوال برسید، و من در طول سال‌ها آن را با افراد زیادی کنکاش کرده‌ام. و متوجه شدم که آنها اغلب نظرشان را به شکل موانعی بیان می‌کنند که باید از میان بروند تا یک سیاره بتواند یک تمدن با توانایی ارتباطی را میزبانی کند. آنها معمولاً چهار مانع کلیدی را عنوان می‌کنند. قابل سکونت بودن اولین مانع است. ما یک سیاره‌ی خاکی لازم داریم که درست در منطقه طلایی باشد، جایی که آب مانند یک مایع جاری باشد. در سال ۲۰۱۶، ستاره‌شناسان وجود یک سیاره را در منطقه قابل سکونت نزدیک‌ترین ستاره به ما را تأیید کردند، پروکسیما قنطورس آنقدر نزدیک است که پروژه استارشات برنامه دارد تا یک جستجوگر به آنجا ارسال کند. ما به گونه‌ای ستاره پیمان تبدیل می‌شویم. اما همه جهان‌ها قابل سکونت نیستند. بعضی از آنها به یک ستاره خیلی نزدیکند و می‌سوزند، بعضی‌ها خیلی دورند و یخ زده‌اند.

آبیو جنسیس - خلق زندگی از چیزهای بی‌جان- این دومین مانع است. اجزای سازنده حیات منحصراً زمین نیستند: آمینواسیدها در دنباله‌دارها یافت شده‌اند، مولکول‌های آلی پیچیده در ابرهای گرد و غبار بین ستاره‌ها، آب در سیستم‌های سیارات بیرونی، همه مواد تشکیل‌دهنده آنجا وجود دارند، ما فقط نمی‌دانیم چگونه آنها برای ایجاد زندگی ترکیب می‌شوند، و احتمالاً جهان‌هایی وجود خواهد داشت که حیات در آن‌ها آغاز نشده است.

توسعه تمدن مبتنی بر فناوری سومین مانع است. بعضی می‌گویند ما همین حالا هم سیاره‌مان را با فضایی‌های هوشمند شریک هستیم. مطالعه‌ای در سال ۲۰۱۱ نشان داد که فیل‌ها می‌توانند در حل مشکلات همکاری کنند. مطالعه‌ای در سال ۲۰۱۰ نشان داده که یک هشت‌پای اسپر شده می‌تواند انسان‌های مختلف را تشخیص دهد. مطالعات سال ۲۰۱۷ نشان می‌دهد که کلاغ‌ها می‌توانند برای آینده برنامه‌ریزی کنند-موجودات فوق‌العاده باهوش- اما آنها نمی‌توانند متوجه پروتوسیمانتوروس پیشرفته استارشات شوند، و اگر امروز ما از روی زمین محو شویم، آنها راه نمی‌افتند تا پروژه بسیار پیشرفته استارشات را اجرا کنند، در روند تکامل، سفرهای فضایی هدف نهایی نیست. دنیا‌هایی وجود خواهند داشت که حیات تا سطح تکنولوژی پیشرفته اوج نمی‌گیرد.

ارتباطات در فضا، این چهارمین مانع است. شاید تمدن‌های پیشرفته بخواهند فضای درونی را بررسی کنند به جای فضای خارجی، یا فاصله‌های نزدیک را به جای دور مهندسی کنند. یا شاید خواهند با خطر همسایه‌ای پیشرفته‌تر روبرو باشند و مواجهه شوند. دنیا‌هایی وجود خواهند داشت، که به هر دلیل، تمدن‌ها یا ساکنند و یا وقت زیادی برای ارتباط صرف نخواهند کرد. اما در مورد بلندی این موانع، کسی

توسعه تمدن مبتنی بر فناوری سومین مانع است. بعضی می‌گویند ما همین حالا هم سیاره‌مان را با فضایی‌های هوشمند شریک هستیم. مطالعه‌ای در سال ۲۰۱۱ نشان داد که فیل‌ها می‌توانند در حل مشکلات همکاری کنند. مطالعه‌ای در سال ۲۰۱۰ نشان داده که یک هشت‌پای اسپر شده می‌تواند انسان‌های مختلف را تشخیص دهد. مطالعات سال ۲۰۱۷ نشان می‌دهد که کلاغ‌ها می‌توانند برای آینده برنامه‌ریزی کنند-موجودات فوق‌العاده باهوش- اما آنها نمی‌توانند متوجه پروتوسیمانتوروس پیشرفته استارشات شوند، و اگر امروز ما از روی زمین محو شویم، آنها راه نمی‌افتند تا پروژه بسیار پیشرفته استارشات را اجرا کنند، در روند تکامل، سفرهای فضایی هدف نهایی نیست. دنیا‌هایی وجود خواهند داشت که حیات تا سطح تکنولوژی پیشرفته اوج نمی‌گیرد.

ارتباطات در فضا، این چهارمین مانع است. شاید تمدن‌های پیشرفته بخواهند فضای درونی را بررسی کنند به جای فضای خارجی، یا فاصله‌های نزدیک را به جای دور مهندسی کنند. یا شاید خواهند با خطر همسایه‌ای پیشرفته‌تر روبرو باشند و مواجهه شوند. دنیا‌هایی وجود خواهند داشت، که به هر دلیل، تمدن‌ها یا ساکنند و یا وقت زیادی برای ارتباط صرف نخواهند کرد. اما در مورد بلندی این موانع، کسی

توسعه تمدن مبتنی بر فناوری سومین مانع است. بعضی می‌گویند ما همین حالا هم سیاره‌مان را با فضایی‌های هوشمند شریک هستیم. مطالعه‌ای در سال ۲۰۱۱ نشان داد که فیل‌ها می‌توانند در حل مشکلات همکاری کنند. مطالعه‌ای در سال ۲۰۱۰ نشان داده که یک هشت‌پای اسپر شده می‌تواند انسان‌های مختلف را تشخیص دهد. مطالعات سال ۲۰۱۷ نشان می‌دهد که کلاغ‌ها می‌توانند برای آینده برنامه‌ریزی کنند-موجودات فوق‌العاده باهوش- اما آنها نمی‌توانند متوجه پروتوسیمانتوروس پیشرفته استارشات شوند، و اگر امروز ما از روی زمین محو شویم، آنها راه نمی‌افتند تا پروژه بسیار پیشرفته استارشات را اجرا کنند، در روند تکامل، سفرهای فضایی هدف نهایی نیست. دنیا‌هایی وجود خواهند داشت که حیات تا سطح تکنولوژی پیشرفته اوج نمی‌گیرد.

استیفن وب | دانشمند، نویسنده

افق اقتصاد- این جهانی بی‌نهایت قدیمی است، به شکلی حیرت‌آور گسترده و انباشته از تریلیون‌ها سیاره. پس این فضایی‌ها کجا هستند؟ استفان وب که ستاره‌شناس است برای این موضوع توضیحی دارد: ما در این جهان تنها هستیم. طی یک سخنرانی TED، او به بررسی موانعی می‌پردازد که یک سیاره باید جدای از آنها باشد تا بتواند پذیرای یک تمدن فرازمینی باشد و به بررسی زیبایی احتمال تنهایی کیهانی می‌پردازد. وب می‌گوید «سکوت این جهان فریاد می‌زند، ما مخلوقات خوش‌شانسی هستیم».

یک بار یک یوفا او دیدم. هشت یا نه ساله بودم، در خیابان با دوستم که چند سالی از من بزرگ‌تر بود بازی می‌کردم، و یک دیسک نقره‌ای بدون علامت خاصی دیدیم که بالای خانه‌ها در حرکت بود. چند ثانیه‌ای به آن نگاه کردیم، سپس، یکبار به سرعت دور شد. حتی به عنوان یک بچه، از اینکه از قوانین فیزیک پیروی نمی‌کرد، عصبانی شدم. داخل دویسم تا موضوع را به بزرگ‌ترها بگویم، و آنها شک داشتند. من چند سالی حرف‌ها را ادامه دادم: یکی از آن بزرگ‌ترها به من گفت، «دیشب یک بشقاب پرند دیدم. بعد از چند نوشیدنی داشتیم از یار بیرونی می‌آمدیم. هم‌اتجا متوقفش کردم و گفتم «میتوانم بگویم چرا دیدی».

روانشناسان نشان داده‌اند که نمیتوانیم به مغزمان اعتماد کنیم تا حقیقت را بگوید. گول زدن خودمان آسان است. من چیزی دیدم، اما احتمال کدام بیشتر است - که یک سفینه فضایی دیده باشم، یا اینکه مغز من اطلاعاتی که چشمم به آن رسانده را اشتباه تفسیر کرده باشد؟ اگر چه از آن زمان از خودم می‌پرسم: چرا بشقاب پرنده‌ها را در حال پرواز نمی‌بینیم؟ یا حداقل، چرا در نقاط دیگر کیهان اثری از حیات نمی‌بینیم؟ این یک معماست، و در طول سه دهه گذشته من آن را با دهها متخصص از رشته‌های مختلف بررسی کرده‌ام. و هیچ توافقی در این خصوص وجود ندارد. فرانک دریک جستجوی سیگنال‌های فضایی هاراز ۱۹۶۰ آغاز کرد و تا کنون، چیزی نیافته است. هر سال که می‌گذرد، این عدم مشاهده، این فقدان شواهد برای فعالیت‌های فضایی‌ها، گیج‌کننده‌تر میشود چون باید آنها را ببینیم، این طور نیست؟

جهان کم‌تر از ۱۳۲ میلیارد سال سن دارد. اگر عمر جهان را یک سال فرض کنیم، گونه‌ها ۱۲ دقیقه پیش از نیمه شب، ۳۱ دسامبر به وجود آمده است. تمدن غرب فقط چند ثانیه وجود داشته است. تمدن‌های فرازمینی نمیتوانستند در ماه‌های تابستان به وجود آمده باشند. یک تمدن تابستانی را فرض کنید که به سطح فناوری پیشرفته‌تر از ما دست پیدا کرده، اما فناوری بر اساس قوانین مورد قبول فیزیک، در باره کره‌چاله یا حرکت مافوق نور حرف نمی‌زند. این تمدن می‌تواند کاشگرهای خود هم‌تاساز را بر نامه‌ریزی کند تا به هر منظومه خورشیدی در کهکشان سر بزنند. اگر توانسته باشند اولین کاشگرها را بعد از نیمه‌شب یکی از روزهای اوت بفرستند، پس قبل از صبحانه روز بعد، می‌توانستند کهکشان را تصرف کنند. تصرف بین کهکشانی هم خیلی دشوارتر نیست، فقط بیشتر طول میکشد. تمدنی از هر یک از میلیون‌ها کهکشان می‌توانسته کهکشان ما را تصرف کند.





در سال ۱۹۹۴، چارلز موری و ریچارد هرنستاین کتاب "منحنی زندگی" را با هم نوشتند، کتاب فوق العاده بحث برانگیزی که ادعا می کند به طور میانگین، بعضی نژادها باهوش ترند و احتمال موفقیت شان بیشتر از سایرین است. موری و هرنستاین همچنین پیشنهاد کردند که کمبود هوش انتقادی علت شیوع جنایت های خشونت آمیز در جوامع آفریقایی-آمریکایی فقیر است. اما چارلز موری و ریچارد هرنستاین تنها کسانی نیستند که اینگونه فکر می کنند. در سال ۲۰۱۲، یک نویسنده، روزنامه نگار و مفسر سیاسی به نام جان جان شیر مقاله ای نوشت که قرار بود نسخه غیر-سیاه این صحبت باشد که امروز بسیاری از والدین سیاهپوست معتقدند باید آن را به فرزندانشان بدهند: توصیه هایی درباره اینکه چگونه ایمن بمانند. او در این مقاله پیشنهاداتی داد از جمله: «در رویدادهایی که تعداد زیادی سیاهپوست را جذب می کنند شرکت نکنید»، «از محله هایی که جمعیت سیاهپوست زیادی دارند اجتناب کنید» و «برای سیاه های در بحران نقش همشهری خوب را بازی نکنید.» و با این حال، در سال ۲۰۱۶، من جان دربی شیر و همینطور چارلز موری را دعوت کردم تا در مدرسه ام سخنرانی کنند، و خوب می دانستم که برای آنها فضا و مخاطبینی را برای ایده هایی فراهم می کردم که از آنها بیزار بودم و رد می کردم. اما این فقط قدمی در جهت تکامل در مسیر ناسودده ی یادگیری در سراسر زندگی من است.

## ۱

اما زندگی در خانه با مادرم تنها جنبه سازنده و ناخوشایند مسیرم نبود. در کلاس چهارم، او تصمیم گرفت من به مدرسه خصوصی بروم تا بهترین آموزش ممکن را داشته باشم. به عنوان یک دانش آموز سیاهپوست در یک مدرسه خصوصی عمدتاً سفید پوست، من با رفتارها و نگرش های نژادپرستانه کلیشه ای مواجه می شدم. بسیاری از والدین دوستانم در همان دقایق اولیه ملاقات با من فرض می کردند بهترین مهارتم بسکتبال است. و این واقعاً ناراحتی می کرد که نژادم باعث می شد تا آنها به سختی مرا دانش آموزی ببینند که خواندن، نوشتن و صحبت کردن را دوست دارد. تجاربی مانند این به من انگیزه داد تا تلاش زیادی بکنم و پیش فرض های اشتباه مردم را از بین ببرم. مادرم حتی می گفت، برای اینکه نهایت تلاشم را کرده باشم، باید صبور، هوشیار و به شدت خوش منش باشم. برای اینکه ثابت کنم من مثل بقیه ام، باید وقار و اعتماد به نفسم را نشان می دادم یعنی هم خوب صحبت می کردم و هم با دقت گوش می دادم. تنها در آن صورت همکلاسی هایم می فهمیدند که من هم به اندازه آنها استحقاق آنجا بودن را دارم.

## ۵

برای اینکه خودم را برای بحث کردن در دنیای واقعی آماده کنم، به گروهی پیوستم که سخنرانان مباحثه گر را به دانشکده دعوت می کرد. اما افراد بسیاری با این گروه مخالفت شدید داشتند، و به این خاطر من بازخورد منفی زیادی از دانشجویان، استادان و مدیران دانشگاه دریافت کردم. بسیاری از آنها نمی توانستند بپذیرند که آوردن سخنرانان مباحثه گر به دانشگاه می تواند ارزشمند باشد، درحالی که باعث آسیب می شود. و این برای من مایه تأسف بود که با حمله های شخصی روبرو شوم، مدیریت سخنرانی ها را کنسل کند و نیت و قصد من توسط اطرافیانم تحریف شود. متوجه شدم این کار من احساسات افراد زیادی را هم آزرد. البته هیچکس دوست ندارد ناراحت شود و قطعاً من هم دوست ندارم به حرف های سخنرانان مباحثه گر درباره اینکه فمینیسم تبدیل به جنگی علیه مردان شده است گوش بدهم یا اینکه ضریب هوشی سیاه پوستها از سفیدپوستها کمتر است. همچنین فهمیدم که برخی افراد بحران هایی را در زندگی تجربه کرده اند. و برای برخی از آنها، گوش دادن به نقطه نظرهای ناراحت کننده میتواند مثل زنده کردن همان بحران هایی باشد که سخت تلاش کرده اند از آنها عبور کنند. بسیاری معتقدند که با دادن سکوی سخنرانی به این افراد، شما بیش از آنکه سود برسانید آسیب می زنید و هر بار که به این نقطه نظرها گوش می دهم این به من تذکر داده می شود و حالم را درگروگن می کند.

## ۷

وقتی ده سالم بود، مادرم متیلا به اسکیزوفرنی تشخیص داده شد، بیماری روانی که مشخصه اش نوسانات خلقی و توهمات پارانویید است. در سراسر زندگی ام، خشم مادرم خانه کوچک مان را تبدیل به میدان مین کرده بود. اگرچه من از خشم او همیشه می ترسیدم، اما چیزهای زیادی هم از او یاد گرفتم. رابطه ما پیچیده و پرچالش بود، و در چهارده سالگی، تصمیم بر این شد که باید از او جدا زندگی کنم. اما در طول سال ها من توانستم قدر بعضی از درس های مهمی که مادرم درباره زندگی به من یاد داد را بفهمم. او اولین نفری بود که در مورد یادگیری نقطه نظرهای مخالف با من صحبت کرد. او، مثل من در خانواده ای متعهد به جناح لیبرال دموکرات ها به دنیا آمده و بزرگ شده بود. با این حال، مرا تشویق می کرد تا دنیا و مسائلی که دنیا با آن روبرو است را پیچیده، بحث برانگیز و دائماً در حال تغییر ببینم.

## ۲

علی رغم کلیشه های نژادپرستانه و ناراحتی ای که اغلب حس می کردم آموزه هایی که درباره جنبه های دیگر زندگی در یک مدرسه خصوصی خاص کسب کردم؛ بسیار با ارزش بودند. توسط معلم هایم تشویق می شدم تا کنجکاوی هایم را دنبال کنم، تا به روش های جدیدی خودم را به چالش بکشم و فهم عمیق تری نسبت به موضوعاتی که مرا جذب می کرد پیدا کنم. و رفتن به کالج گام بعدی بود. از اینکه سطح فکری و علاقه ام به دنیای ایده ها را به سطح جدیدی برسانم هیجان زده بودم. مشتاق بودم تا در بحث های پرشور با همکلاسی ها و استادانم و همچنین با سخنرانان خارجی شرکت کنم، تا بشنوم، یاد بگیرم، و درک عمیق تری از خودم و دیگران پیدا کنم. اگرچه من خوش شانس بودم که همکلاسی ها و استادانی داشتم که در این مورد مثل من بودند میل من به درگیر ایده های دشوار شدن با مقاومت هم روبرو می شد.

## ۴

اما بعد از اینکه اعلام کردم جان دربی شیر در دانشگاه سخنرانی خواهد کرد، واکنش های دانشجویان در شبکه های اجتماعی فوران کرد. مقاومت افراد آنقدر شدید بود که رئیس دانشکده دعوت را لغو کرد. از این موضوع بسیار ناراحت شدم، چون آن طور که من آن را می دیدم، هیچ کاری از دست من یا هیچ یک از همکارهایم بر نمی آمد تا کسی که با او موافق بود را در محل کار آینده مان ساکت کنیم. من به آنچه در محیط کالج ها اتفاق می افتد توجه می کنم و عصبانیت را می بینم. آن را درک می کنم. اما چیزی که دوست داشتم به مردم می گفتم این بود که همه اینها به ناراحتی اش می آرد، ارزش شنیدن را دارد، و ما بخاطرش قوی تر هستیم، نه ضعیف تر. وقتی من به تجربه یادگیری های ناراحت کننده ام فکر می کنم، و بر روی آنها عمیق می شوم، متوجه شده ام که تغییر ارزش های جامعه فکری که من بخشی از آن بوده ام بسیار دشوار است. اما میدورم وقتی به تعاملات فردی فکر می کنم که توانستم داشته باشم هم با دانش جویانی که از آنچه انجام می دهم حمایت می کنند و هم آنها که حس به چالش کشیده شدن توسط آن را دارند و از آن حمایت نمی کنند. آنچه فهمیدم این است که، اگرچه به سختی می توان ارزش های یک جامعه را تغییر داد، اما ما می توانیم ارزش زیادی از تعاملات فردی کسب کنیم.

## ۸

یک روز، در کتابی که در حال خواندنم بودم با عبارت «اقدام مخالف تبعیض» مواجه شدم. و وقتی با مادرم معنی آن را پرسیدم، چیزی حدود یک ساعت وقت گذاشت تا توضیح کامل و فکری شده ای که توسط یک بچه کوچک قابل فهم باشد به من بدهد. او حتی موضوع را تا حدی جالب طرح کرد که هر یک از استاد های من ممکن بود طرح کنند. دلایل متعددی را توضیح داد که چرا افرادی با نگرش های سیاسی متنوع از اقدامات مخالف تبعیض حمایت و یا آنها را به چالش می کشند. با تاکید بر اینکه، خود او به شدت از آن حمایت می کند، می خواست من آن را به عنوان یک موضوع غیرقطعی و قابل بحث ببینم که تاریخچه ای طولانی، آینده ای مشکوک و عوامل تاثیر گذار پیچیده ای دارد. با اینکه یک اقدام مخالف تبعیض می تواند حضور اقلیت ها در موسسات آموزشی نخبگان افزایش بدهد، و احساس می کرد این می تواند به زبان افراد پرتلاش نژاد های مختلف از پیش زمینه های متمول تر باشد. مادرم می خواست که بفهمم من هرگز نباید نظراتی که دوست ندارم یا مخالف نظر خودم هستند را با افاصله حذف کنم، چون همیشه چیزی در نقطه نظر دیگران برای یاد گرفتن وجود دارد، حتی اگر انجام این کار خیلی دشوار باشد.

## ۳

با اینکه من قرار نبود با جان دربی شیر وارد چالش شوم بخاطر پس گرفتن دعوت او توسط مدیرم، توانستم با چارلز موری قبل از سخنرانی اش شام بخورم. می دانستم که این مکالمه ای دشوار خواهد بود. انتظار نداشتم خوشایند هم باشد. اما آن گفتگویی دوستانه بود و من درک عمیق تری از استدلال او پیدا کردم. فهمیدم که او هم مثل من معتقد به ساختن جامعه ای عادلانه تر بود. نکته اینجا بود که، درک او از آنچه عدالت در بر داشت بسیار متفاوت از نگاه من بود. روشی که او می خواست این موضوع را بفهمد، روشی که می خواست با موضوع نابرابری روبرو شود هم از روش من متفاوت بود. فهمیدم که درک او از موضوعاتی مثل رفاه و رفتار مخالف تبعیض بسیار عمیقاً مربوط است به شناخت او از باورهای محافظه کارانه و آزادی گرایانه ی متعددی، و آنچه حضور آنها را در جامعه زیاد یا کم می کند. با اینکه او نقطه نظرهایش را با فصاحت بیان کرد، من اصلاً متقاعد نشدم. اما با درک عمیق تری از آن موضوع گذشتم.

به باور من برای پیشرفت، نیاز به تعهدی واقعی داریم در برابر آنچه مخالفش هستیم؛ به اینکه درکی عمیق تر از انسانیت پیدا کنیم. مایلیم دنیایی با رهبرانی بیشتر ببینم که به نقطه نظرهای افرادی که عمیقاً با آنها مخالفند آشنا هستند، تا در نتیجه بتوانند تفاوت های ریز هم افرادی که نماینده شان هستند را بشناسند. من این را یک فرآیند دائمی می دانم که شامل یادگیری همیشگی است و مطمئنم اگر به ساختن درک و تفاهم از طریق تعامل داشتن با نقطه نظرهای ناآشنا ادامه دهم در این مسیر می توانم ارزشی ایجاد کنم.

## ۹

با این وجود، نشنیدن نقطه نظرهای مخالف آنها را از بین نمی برد، چون میلیون ها نفر با آنها موافقت. به منظور فهمیدن پتانسیل جامعه برای پیشرفت ربه جلو، ما باید نیروهای مخالف را نیز بشناسیم. با به چالش کشیدن ایده های مخالف و آزادنده، من معتقدم که می توانیم به درک مشترکی دست پیدا کنیم، حتی اگر این درک مشترک با خود سخنران ها نباشد؛ حداقل با مخاطبینی خواهد بود که آنها جذب و متقاعد می کنند. معتمد که از طریق به چالش کشیدن، می توانیم به شناخت بهتری برسیم؛ به درکی عمیق تر از باورهای خودمان و قدرتمان در حل مسائل را حفظ کنیم. که اگر باهم صحبت نکنیم این قدرت را نداریم و تلاش کنیم تا شنوندگان باشیم.

## ۴

به باور من برای پیشرفت، نیاز به تعهدی واقعی داریم در برابر آنچه مخالفش هستیم؛ به اینکه درکی عمیق تر از انسانیت پیدا کنیم. مایلیم دنیایی با رهبرانی بیشتر ببینم که به نقطه نظرهای افرادی که عمیقاً با آنها مخالفند آشنا هستند، تا در نتیجه بتوانند تفاوت های ریز هم افرادی که نماینده شان هستند را بشناسند. من این را یک فرآیند دائمی می دانم که شامل یادگیری همیشگی است و مطمئنم اگر به ساختن درک و تفاهم از طریق تعامل داشتن با نقطه نظرهای ناآشنا ادامه دهم در این مسیر می توانم ارزشی ایجاد کنم.

## ۱۰

# چرا گوش دادن به نقطه نظرهای مخالف ارزش دارد؟

**افق اقتصاد-** به گفته زاخاری آر. وود، ما با تعامل کردن با ایده ها و افرادی که مخالف شان هستیم قدرتمندتر می شویم نه ضعیف تر. او طی یک سخنرانی «تد» درباره پیدا کردن نقطه مشترک، اینطور استدلال می کند که ما می توانیم تفاهم و درک عمیق تری کسب کنیم اگر با ایده های مخالف ایده خودمان و نقطه نظرهای ناآشنا تعاملی فکر شده داشته باشیم. وود می گوید، «نادیده گرفتن نقطه نظرهای مخالف باعث نمی شود آنها از بین بروند.» «برای پیشرفت کردن در روبرویی با مخالفت ها، نیاز به تعهدی واقعی داریم به اینکه درک عمیق تری از انسانیت پیدا کنیم.»

زاخاری آر وود

ترجمه: مارال شیخ زاده-لیلا عطائی

# آیا می توانی جدی بودن را دست بیندازی؟! بخش چهارم

آدمهای خیلی مهم می توانند به طرز وحشتناکی شبیه حرفه های آماتور عمل کنند. آنها همگی عادت بد مشترکی دارند چون تلاش می کنند به حلق یا گوشت فرو کنند که چقدر مهم هستند. آدم های خیلی مهم اغلب ماشینهای خیلی مهم سوار می شوند، لباس های خیلی گران می پوشند و بوی خوب می دهند یا حداقل بوی خیلی مهم بودن می دهند. در آدرس های مهم زندگی می کنند، از فروشگاه های مهم خرید می کنند و این گونه تو می فهمی که آنها خیلی مهم اند!

همه افراد خیلی مهمی که امروز تو را نادیده می گیرند، به هفت که برسی به تو می چسبند. بنابراین برای تحت تأثیر قرار دادن شان در حال حاضر خود را به زحمت نینداز.

**سبک سفر کن و یعنی بی خیال باش. «بازی» ایده ها لازمه موفقیت است.**

۱. تا به حال با آدم های خیلی مهم مواجه شده ای؟ این نوع پرنده ها را توصیف کن. چه زنگی اند؟ الگوی عادت شان چیست؟
  ۲. آیا اهمیت به خود را به عنوان مکانیسم دفاعی می شناسی؟ دوباره فکر کن که چگونه یک پرنده مهاجم نوک می زند؟ دلیلی دارد که فخر فروشی را «اختلال نوک زدن» می نامیم.
  ۳. کدام نماد و موقعیت اجتماعی را هرگز نمی خواهی، چون زیادی توی چشم می زند مثل زرق و برق هایی که کلاغ را جذب می کند؟
  ۴. پنهانی کدام نماد و موقعیت اجتماعی را دوست داری که آسینانهات را با آن بیاری؟ ادامه دارد....
- از کتاب «پروازهای خلاقیت» راهنمای رفع موانع خلاقیت/ نوشته جولیا کارون، ترجمه دل آفره مان و لاله مهدی نژاد، نشر مثلث



آدمهای خیلی جدی خیلی شبیه درمانگرهای بد هستند. آنها در بازی «اینکه ما آسیب می بینیم ناراحت کننده نیست؟» بسیار خوب عمل می کنند و درست مثل درمانگرهای بد می خواهند به همان جا بچسبند. وقتی از آدم های خیلی جدی مستقیماً درباره ی زندگی واقعی اش می پرسیم کاملاً مبهم یا حتی تندخو می شوند.

## آدم های خیلی مهم!

درست زمانی که موتور را روشن می کنی چیزی که می تواند بادت را خالی کند یا جلویت را بگیرد رفتن پیش آدم های خیلی مهم است. درباره افراد واقعاً مهم صحبت نمی کنم منظورم آدم های دیگر است؛ کسانی که تظاهر به مهم بودن می کنند.

من گاهی از اینکه آدم های خیلی جدی خودشان را جدی می گیرند، متعجب می شوم، چون آنها اصلاً خودشان را جدی نمی گیرند، اگر می گرفتند چشم هایشان برق می زد. آیا می توانی جدی بودن را دست بیندازی؟

۱. آیا آموخته ای که تفاوت انرژی هنرمند و روشنفکر را تشخیص بدهی؟ این به این معنا نیست که

## خلاصه و تنظیم: زهرا زاری

در قسمت قبل از گاو بازهای منفی بافی گفتیم که از هوشمند شدن تو می ترسند. کسانی که چه در خانه و چه محل کار با منفی بافی ذوق و شوق مان را خفه می کنند. از لزوم شناخت آنها گفتیم و شروع کردیم به شناختن شان. روانشناس ها را به عنوان یکی از کسانی معرفی کردیم که می توانند ما را به اندازه ای کوچک کنند که دیگر نتوانیم بدون صحبت کردن با آنها کاری انجام دهیم. حالا می رویم سراغ دودسته ی دیگر: آدم های خیلی جدی و آدم های خیلی مهم!

## آدم های خیلی جدی!

نزدیکترین بستگان روانشناس های کوچک کننده دسته ای از آدم های مشکل زا هستند که اسم آنها را آدم های خیلی جدی می گذارم. آنها می توانند در یک چشم به هم زدن تو را از زندگی تهی کنند. به عنوان یک قانون درست زمانی که شروع به درخشیدن و خوش گذرانی می کنی آنها را جذب می کنی. یا شاید آنها همیشه در زندگی ات بوده اند اما ناگهان متوجه شان شده ای. درست مثل توجه به صدای اعصاب خردکن تیک تاک ساعت، اگر خانه ساکت باشد. آدم های خیلی جدی شباهت زیادی به ساعت یا شاید بمب ساعتی دارند. آنها دوست دارند دائماً تیک تیک تیک کنند. آدم های خیلی جدی دوست دارند درباره چیزهای خیلی جدی مثل جنگ و قطعی حرف بزنند که دارد دنیا را ویران می کند و به عنوان یک اصل کاملاً موافق این هستند که دنیا جای وحشتناکی است و نمی توانیم کار زیادی برایش بکنیم؛ آنها دوست دارند برای ما تشریح کنند که چرا این طور است.

## مجتبی لشکر بلوکی | استراتژیست

پیتر سینگر (فیلسوف معاصر و استاد دانشگاه پرینستون) ما را در یک موقعیت جالب اما متفاوت قرار می دهد: فرض کن که در پارک قدم می زنی می بیند کودکی در حال غرق شدن در دریاچه ای کم عمق است، اگر سریع تصمیم بگیرد و بپرید در آب و نجات پیدا می کند فقط کفش گران قیمتی که پوشیدید خراب می شود. آیا ما آن کودک را نجات می دهیم؟ قاعدتاً می گوئیم که قید کفش مان را می زنیم و به آب می زنیم و او را نجات می دهیم. تا اینجا سخت نبود، گیر قضیه سوال دوم است: سوال بعدی او این است که چه تفاوتی وجود دارد بین آن کودکی که جلوی چشم ما افتاد توی آب و شما به راحتی می توانید نجاتش بدید با کودکان دیگری که ما می دانیم با هزینه بسیار کمتر از کفش لوکس مان میتوانستیم جان شان را نجات بدیم؟ اگر الان از طریق موسسات نیکوکاری به کسانی که گیر ۱ میلیون تومان پول هستند، کمک نکنیم در واقع انتخاب کردیم که کفشمون خراب نشه. یعنی بین کودکان نیازمند و کفش لوکس، دومی را انتخاب کرده ایم. ما هر بار که پولمان را صرف امور تجملاتی (و نه کار کردی) می کنیم مانند لپتاپ آخرین سیستم، موبایل آخرین مدل، ماشین گران قیمت، خانه لوکس، بلیط صف اول کنسرت، بوت ونیم بوت مارک دار، پالتوی اشرافی، لوستر آنچنانی و مبلمان تشریفاتی و هر نوع هزینه تجملاتی در واقع انتخاب کرده ایم که آن کودکان بمیرند! به همین راحتی! چون با هزینه بسیار کمتر از آن ماشین لوکس می شد ده ها بلکه صدها کودک را نجات داد.

## شش آموزه کلیدی

کتاب **The Most Good You Can Do** که در ایران نیز ترجمه شده نوشته همین پیتر سنگر است. شش آموزه جالب این کتاب را با هم مرور کنیم:

## کفش هایت برای من!

۱. اخلاقی زیستن صرف اجتناب از رفتارها و گفتارهای غیر اخلاقی نیست (اخلاق منفی گریز) بلکه باید تاجای ممکن به دیگران خیر رساند (اخلاق مثبت گرا).
۲. دگردوستی سنجش گرانه و عقلایی بیسی و الا تراز دگردوستی هیجانی - احساسی است. اگر من به خاطر التیام خاطر یا همدردی به کسی کمک کنم خوب است اما پیتر سنگر می گوید که کرامت و سخاوت باید با عقلانیت همراه باشد. خیر و خرد باید با هم باشند. بدان معنا که من همواره از خودم به بیرسم که اکنون این زمان و توان و امکان محدودم را به چه کسی و چه چیزی و در کجا باید تخصیص دهم که بیشترین بازده مثبت جمعی را داشته باشد؟ کمک به تامین آب آشامیدنی در کشور الف یا زلزله زدگان کشور ب. به گروهی که به پایان کارتن خوابی می اندیشند یا به گروهی که بر درس خواندن کودکان محروم متمرکزند؟
۳. پیتر سنگر در ویدئویی که برای ترجمه کتابش در ایران داشت گفت در اسلام توصیه شده بخشی از ثروت را به فقرا انفاق کنیم. خیلی از اهل انفاق فکر می کنند مهم نیست که کمکشان چقدر موثر باشد. این درست نیست. برخی کمک ها ۱۰ برابر، برخی ۱۰۰ برابر موثر است و برخی دیگر اینگونه نیستند. او تاکید دارد که انجام عمل خیر باید خردمندانه باشد.

ما به مواردی که در مجاورت و در جلوی چشم ما رخ می دهد بیشتر واکنش نشان می دهیم. برای آنکه در دام دگردوستی هیجانی، احساسی، واکنشی و شخصی نیفتیم استفاده از نهاد های حرفه ای نیکوکاری روش مناسبی است. نباید فقط به مواردی که جلوی چشم مان است تمرکز کنیم.

۴. خیر رساندن فقط کار خیریه و صرف پول نیست. زمان، اعتبار، آبرو و ارتباطات مان را می توانیم صرف بهبود اوضاع انسان و جهان کنیم. برای اینکار باید هزینه های زندگی مان را محدود به ضروریات و رفاهیات معمولی کنیم و از رفاهیات لوکس و تجملات چشم پوشی کنیم. برای اینکار باید رشته تحصیلی و شغل مان را گونه ای انتخاب کنیم که بیشترین خیر عمومی را تولید می کند. اصلاً باید تلاش کرد که چندین برابر درآمد داشته باشیم تا بیشتر صرف امور نیکوکارانه کنیم.
۵. بر خیریه که شخصاً می توانیم برسانیم باید تمرکز کنیم، نه بر مسائلی که باقی می ماند یا حلشان دست ما نیست. کاهش دادن رنج و زشتی، چه در انسان و چه در جهان طبیعت، مطلوب است، حتی اگر از بین بردن برخی رنج ها فعلاً ممکن نباشد.
۶. بارساندن بیشترین خیر به دیگران، سبب تعالی خودم می شوم. من با کمک کردن هیچ منتی بر دیگری ندارم چرا که خودم تعالی یافته ام. به عبارت دیگر ما به نیازمندان محتاجیم نه برعکس.

## تجویز راهبردی

اگر به فکر توسعه ایران هستیم فرهنگ دگرگونی عقلایی را ترویج کنیم. دگردوستی سنجش گرانه و عقلایی همان چیزی است که به آن محتاجیم. تا از خود محدود به «خود تعمیم یافته» برسیم. از «انتظار برای دستاوردهای بزرگ» به «اقدام برای نتایج کوچک» (نیلوفران آبی) مهاجرت کنیم و از کمک رسانی با سه ویژگی «هیجانی-مالی-شخصی» به خیررسانی «عقلایی-چندبعدی-نهادی» گذر کنیم. از کفش مان (کمیت زندگی) به خاطر کیفیت زندگی بگذریم.

سازمان آگهی ها

Ofogheghthesad.com  
Ofogheghthesad



سازمان آگهی ها  
۸۸۹۶۸۶۱۶  
تلفن: ۸۸۹۹۱۹۲۷  
فکس: ۸۸۹۷۶۸۸۳

افق اقتصاد